

## فصلنامه علمی - تخصصی معارف علوم اسلامی و علوم انسانی

سال سوم - زمستان ۱۴۰۲ - شماره پانزدهم - ص ۶۹-۱۱۴

# بررسی تطبیقی عنصر پایداری در اشعار خسرو گلسرخی و ناظم حکمت

معصومه مرادی<sup>۱</sup>

### چکیده

ادبیات پایداری یکی از زیرمجموعه‌های مهم و برجسته‌ی ادبیات تعهد و التزام است که به سبب رویکرد اندیشه‌ای - اعتقادی‌اش، مفاهیم برجسته و عظیمی را در خود جای داده است. ادبیاتی که آینه‌ی دردها و مظلومیت مردمی است که قربانی نظام‌های استبدادی شده‌اند و در شرایطی چون اختناق و نبودن آزادی‌های فردی و اجتماعی شکل می‌گیرد. این نوع ادبی از میان رخداد‌های خاص و برجسته‌ای که در جامعه رخ می‌دهد، ظاهر شده و گاهی آرمان‌گرا و عدالت‌محور می‌گردد. خسرو گلسرخی شاعر ایرانی و ناظم حکمت از سردمداران شعر نو در ترکیه، شعر و زبان خود را وسیله‌ای برای بیان رنج و بیدارسازی مردم قرار داده‌اند. گلسرخی به تبعیت از فضای ضد حکومتی پس از عملیات چریکی سیاهکل و با الگوبرداری از نهضت میرزا کوچک‌خان، همگان را به قیام مسلحانه علیه رژیم پهلوی و عدالت‌طلبی دعوت می‌کند و آرزومند روزی است که ارزش‌های انسانی جان‌نشین نامردمی‌ها گردد. ناظم حکمت نیز تحت تاثیر اندیشه‌های مارکسیستی و سوسیالیستی، حکومت عثمانی را که در هیئتی ایدئولوژیک و با عنوان‌هایی هم‌چون مبارزه با کمونیسم، حقوق قانونی شهروندان خود را ندیده گرفته مورد انتقاد قرار می‌دهد و مردم را به مبارزه می‌خواند. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی تطبیقی عنصر پایداری در اشعار خسرو گلسرخی و ناظم حکمت پرداخته است. یافته‌ها بیانگر آن است که هر دو شاعر مبارزه و مقاومت را تنها راه نجات جامعه‌ی خود دانسته‌اند و مفاهیمی همچون ستایش وطن، بیان جنایت‌ها و بیدادگری‌ها، استعمارستیزی، امید به آینده و پیروزی حق بر باطل، ستایش آزادی و آزادی، بی‌هویتی و ناکارآمدی و بی‌تفاوتی حاکمان، دعوت به مبارزه و پایداری، دعوت به مبارزه و پایداری زنان و کودکان و ... در سروده‌های هر دو شاعر نمود بارزی دارد.

**کلید واژگان:** ادبیات پایداری، خسرو گلسرخی، ناظم حکمت.

<sup>۱</sup> فارغ التحصیل کارشناسی ارشد رشته ادبیات پایداری، دانشگاه سمنان. massymoradi282@gmail.com

## مقدمه

شاعران و نویسندگان در آگاهی رساندن به مردم و دعوت آن‌ها، وظیفه‌ی بسیار مهمی دارند. جنگ و تنازع در جوهره حیات انسان جاری است و ادبیات پایداری نمایانگر این جدال است. ادبیات پایداری، بیانگر مبارزه و ایستادگی است و عشق به آرمان‌های والای ملی و میهنی را در خود انعکاس می‌دهد. ادبیاتی است امیدوار و زنده که سکون و ناامیدی در آن جایی ندارد. این ادبیات، موجب تداوم حرکت و پویایی می‌شود و به زندگی بقا می‌بخشد. سجودی در تعریف شعر پایداری آورده است: «شعر پایداری گونه‌ای از شعر است که در آن مفاهیم اعتراض و مقاومت اجتماعی، جنگ در مقابل تجاوزگران و انقلاب در مقابل سلطه‌گران غلبه دارد. با چنین تعریفی خاستگاه شعر پایداری، اجتماعی است و این نوع ادبی، از دل رویدادهای ویژه‌ای که در یک جامعه رخ می‌دهد، بروز می‌کند». (سجودی، ۱۳۸۵: ۱۵۹)

ادبیات پایداری پیشینه‌ای به درازای تمدن بشری دارد و متناسب با شرایطی مثل استبداد داخلی، اختناق، نبود آزادی‌های اجتماعی و فردی، قانون ستیزی و قانون‌گریزی پدیدار می‌شود. ادبیات پایداری آثاری را در برمی‌گیرد که مخاطب را به سوی پایداری و ایستادگی در مقابل دشمن هدایت می‌کند و در ذات آن، حقیقت‌خواهی و امید به آینده، دیده می‌شود (رحمن دوست، ۱۳۷۹: ۱۶۶).

از دیدگاه ادب پایداری، دفاع، جنگیدن، کشتن، ویران کردن و کشته شدن، همه مفاهیمی ارزشمند هستند. این ادبیات در بیشتر موارد عدالت محور و آرمان‌گرا است؛ ادبیاتی مردمی است که نسبت به بی‌عدالتی‌ها، ظلم‌ها و نابسامانی‌ها اعتراض دارد؛ با توجیه، سازش‌کاری، رفتارها و کردارهای ناشایست و عوام‌فریبانه‌ی ستمگران مخالف است و به مفاهیم اسلامی، قرآنی و عرفانی توجه ویژه دارد. ادبیات پایداری، ادبیاتی آیینی است که واقع‌گرایی، تعهد، هدمندی و آگاهی بخشی از ویژگی‌های برجسته‌ی آن است. در این نوع از ادبیات، درونمایه و پیام نسبت به عناصر دیگر برجسته‌تر است. دو بن‌مایه‌ی «مبارزه» و «مقاومت و پایداری» محوری اصلی این نوع از ادبیات هستند؛ دیگر درون‌مایه‌ها نیز هر یک به شکلی با آن مرتبط هستند (صرفی، ۱۳۹۳: ۲۰۹).

مهم‌ترین جلوه‌های ادبیات پایداری عبارتند از: وطن‌دوستی، ظلم ستیزی، ابراز انزجار و نفرت از دشمن داخلی، نفرت از بیگانگان، غیرت دینی، دعوت و برانگیختن به مبارزه بر علیه استعمار و استبداد، تشویق به مقاومت و پایداری، عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی، مرثیه برای شهدای راه آزادی، ستایش شهدا، حفظ آرمان آنان، ترویج و گسترش فرهنگ ایثار و از خودگذشتگی، مبارزه فرهنگی، انتقاد از اوضاع و شرایط پریشان و درهم سیاسی، تلاش برای بیداری و آگاهی مردم، ستایش آزادی و آزادی، ابراز خوش‌حالی و خرسندی به سبب پیروزی بر دشمنان، تکریم و بزرگداشت انقلابیون در طول تاریخ، تلمیح و تلویح به گذشته و رخدادهای تاریخی و یاد کردی از گذشته (همان: ۲۱۰).

این نوع ادبی، مختص سرزمین خاصی نیست. در این میان سرزمین ایران و ترکیه در طول تاریخ همواره با تهدیدها، دشواری‌ها و نابه‌سامانی‌های مختلفی روبه‌رو بوده‌اند. آن‌ها در همه حال برای نجات جامعه و مردمان خود، ایستادگی و مقاومت را یگانه راه دانسته‌اند. ادبیات هر سرزمین بیانگر حوادث و رخدادهایی است که در آن سرزمین اتفاق می‌افتد، در برخی موارد نیز بیانگر دردهای مشترک، میان جوامع است. هر انسان متعهد به این حوادث فکر می‌کند و گاه واکنش نشان می‌دهد. در این میان شاعران که ادراک فراحسی برتری دارند، با کمک شعرهایشان به تحریک و تهییج احساسات مردم می‌پردازند. آن‌ها به عنوان وجدان آگاه و بیدار جامعه، دردها را بیان کرده تا به این طریق، ایستادگی و مقاومت ملتی مظلوم را اعلام کنند. در میان دو ادبیات فارسی و ترکی نیز از دیرباز شاعرانی بوده‌اند که سروده‌هایشان آیینی تمام‌نمای وقایع و رخدادهای اجتماعی عصر خودشان بوده است، به خصوص شاعران متعهدی که در برابر اتفاقات و رخدادهای جامعه‌شان ساکت نمانده‌اند؛ از جمله‌ی این شاعران خسرو گلسرخی شاعر ایرانی و ناظم حکمت شاعر ترک هستند که همراه و همگام با مردم سرزمینشان به دفاع از وطن و سرزمینشان پرداخته و در برابر ظالمان ایستادگی کرده و به دفاع از مظلومان پرداخته‌اند.

خسرو گلسرخی از جمله شاعرانی است که به گواه آثارش از ماندگارترین چهره‌های ادبیات معاصر ایران است که در زمینه‌ی ادبیات چریکی و ثبت لحظه‌های مبارزات جسورانه و مسلحانه، سروده‌های تأثیرگذاری دارد.

ناظم حکمت نیز که از سردمداران شعر نو در ترکیه است، از شاعران ارزشمند معاصر محسوب می‌شود و ایستادگی و مبارزه در برابر ظلم از مفاهیم ممتاز سروده‌های او به شمار می‌رود.

### ادبیات پایداری و زیرمجموعه‌های مرتبط با آن

مقاومه مصدراً باب مفاعله از ریشه‌ی قَوْمَ و به معنای رودررویی و مقابله با قدرت، پایداری در مقابل دشمن، ایستادگی و مقاومت در برابر اراده‌ی شخص و تسلیم نشدن در مقابل قصد او، مخالف با هر چیزی که با عدالت ناسازگار است (انیس، ۱۳۸۲: ۶۳۸).

در فرهنگ آذرنوش آمده است که قوم به معنای برخاستن، راست ایستادن، دست به کار شدن و علیه کسی برخاستن (آذرنوش، ۱۳۷۹: ۵۶۶).

در فرهنگ لغت زائدالطلاب نیز قوم به معنای میانه رفتن، ایستادگی و المقاومة در معنای سازمان جنگ‌های نامنظم به جهت دفاع از سرزمین آمده است (مسعود، ۱۳۷۹: ۶۴۲).

در فرهنگ معین، واژه‌ی مقاومت، به معنای «ایستادگی» آمده است و در فرهنگ لغت دهخدا واژه‌ی پایداری به معنای «مقاومت، ایستادگی، دوام و توان» معنا شده است. (دهخدا، ۱۳۸۸:

ذیل واژه پایداری)

مقاومت، عملی آزادانه و آگاهانه در برابر تحرک خصمانه و ناجوانمردانه دشمن است. «مفهوم مقاومت، پایداری و دفاع، مفهومی عام در فرهنگ ملت‌هاست. این مفهوم کاملاً ارزش تلقی می‌شود زیرا یک واکنش غیرارادی در برابر تهاجم است» (کاکایی، ۱۳۸۰: ۵۵).

بر اساس گفته‌ی بالا می‌توان این‌گونه برداشت کرد که به واسطه‌ی وقوع جنگ و درگیری و به محض تهاجم یک‌طرف، طرف روبرو در موضع مقاومت قرار می‌گیرد، به دیگر سخن، پدیده‌ی مقابله و تهاجم، به طور ناخواسته و طبیعی جنگ را در پی خواهد داشت و هر اندازه گستره‌ی این جنگ وسیع‌تر شود و حجم پیچیدگی و پیشرفت آن افزایش یابد، تهاجم و مقابله و ایستادگی، نمود برجسته‌تری خواهد یافت.

در فلسفه‌ی اسلامی، کلمه‌ی پایداری و مقاومت در برابر دشمن با واژه‌ی «جهاد» عنوان می‌شود. در مجموع، معنا و کاربرد اسلامی آن، دعوت به جنگ و تلاش برای تبلیغ محسوب می‌شود. اسلامی بودن جهاد از این جهت است که ابزاری است برای حفظ دین، گسترش آن، دفاع از مبلغان دینی، حمایت از اهل اسلام و مقابله با تجاوزگران (القحطانی، ۲۰۰۶: ۹۳).

ادبیات مقاومت و پایداری، نوعی از ادبیات است که برای بار نخست، به وسیله‌ی غسان کنفانی شاعر فلسطینی به همه معرفی شده است. ضیاءالدین ترابی می‌نویسد: «ادبیات پایداری در زبان فارسی به عنوان معادلی برای ادبیات مقاومت برگزیده شده است. اصطلاح ادبیات مقاومت را برای نخستین بار غسان کنفانی برای تبیین خطوط اصلی جبهه فرهنگی و ادبی مبارزه با رژیم صهیونیست به کار برد. وی نام مجموعه‌ای از شعرها و داستان‌های شاعران و نویسندگان معاصر فلسطینی را ادبیات مقاومت فلسطین گذاشته و بدین ترتیب این اصطلاح ابتدا در میان شاعران و نویسندگان عرب و سپس در تمام جهان رایج شد. این اصطلاح اگرچه جدید و مربوط به دوران معاصر است اما بن‌مایه‌های این نوع ادبی را می‌توان در آثار پیشینیان به وضوح مشاهده کرد» (ترابی، ۱۳۸۹: ۷-۸).

این نوع ادبی به بیان مبارزات برای رسیدن به استقلال، آزادی، دست یافتن به برابری و مساوات، از میان بردن ظلم و ستم، کوتاه کردن دست تجاوزگران و اشغالگران از سرزمین مادری خود و دفاع از سنت و فرهنگ قومی و حمایت از دین و عقاید و باورهای مردم آن سرزمین است و ثمره‌ی این کوشش، در انتها ادبیاتی زنده، پویا، اثرگذار، عاطفی و بسیار غنی است که مخاطب این گونه از ادبیات را به سمت خود می‌آورد.

در تعریف دیگری غالی شکر ادبیات مقاومت و پایداری را این‌گونه توضیح داده است: «ادبیات مقاومت به مجموعه آثاری اطلاق می‌شود که از زشتی‌ها و فجایع مستکبران داخلی یا تجاوزگر بیرونی در همه‌ی حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی با زبانی ادیبانه سخن می‌گوید. برخی از این آثار پیش از رخ نمودن فاجعه، برخی در زمان جنگ یا پس از گذشت زمان به نگارش چگونگی آن می‌پردازد» (غالی شکر، ۱۳۶۶: ۱۰) خدادادی در باب پیشینه‌ی ادبیات پایداری عقیده دارد که هر نوع استقامت و پایداری انسان در مقابل دشمن خارجی یا هوای نفس ادبیات پایداری گفته می‌شود. پیشینه‌ی ادبیات پایداری در ادبیات فارسی بسیار طولانی است؛ نخستین شعرهای فارسی که بر مقاومت و پایداری در مقابل هوای نفس تأکید دارد، تا شعرهای دفاع مقدس که پایداری و مقاومت در مقابل دشمن تجاوزگر را نشان می‌دهد، همه از مصداق‌های ادبیات پایداری هستند. (خدادادی، ۱۳۹۷: ۱۴) از مجموع تعریف‌های مختلف در این باب، امیری خراسانی و هدایتی در مقاله‌ای با عنوان «ادبیات پایداری، تعاریف و

حدود»، به این نتیجه رسیده‌اند که ادبیات مقاومت و پایداری، از نظر محتوا و مضمون با هم هم‌خوانی دارند و نزدیکی فرهنگی، فکری و زبانی، موجب به کار بردن آن‌ها به جای هم شده است. بهتر است که ادبیات پایداری مختص زبان فارسی و ادب المقاومة، مختص زبان عربی باشد (امیری خراسانی و هدایتی، ۱۳۹۳: ۲۷).

ادبیات پایداری زیر مجموعه‌ی ادبیات جنگ است و در حوزه‌ی ایستادگی و دفاع مهاجم در برابر مهاجم انجام می‌شود؛ اما برخی گستره‌ی حوزه‌ی معنای مقاومت و پایداری را فراتر از این برده و آن را به شکل زیر تقسیم کرده‌اند:

۱. پایداری درونی که به سبب درگیری فرد با خودش و پایداری و مقاومت در مقابل نفس ایجاد می‌گردد. اهمیت این نوع پایداری تا بدان میزان است که در نوشته‌های دینی آن را جهاد اکبر تعبیر کرده‌اند؛ اما ادبیاتی که شایسته و مناسب آن باشد، ایجاد نگردیده است، به سبب برخی آن را با دیگر مصداق‌های پایداری در هم کرده‌اند.

۲. پایداری بیرونی که به پایداری در مقابل درگیری از سان با خودش، درگیری از سان با جامعه، درگیری انسان با انسان، درگیری انسان با عوامل مافوق طبیعی، درگیری انسان با طبیعت و درگیری جوامع با هم است، اشاره دارد. نبود تعریف درست و دقیق موجب شده است تا برخی آثاری را که در آن بازتابی از پایداری و ایستادگی انسان در مقابل تمام عوامل تهاجم درونی و بیرونی از هر دستی که باشد، زیرمجموعه‌ی ادبیات پایداری به شمار آورند (همان: ۲۸).

### فلسفه مقاومت و پایداری

تنازع و جنگ در بنیان حیات بشر و این کره‌ی خاکی در جریان است و آثار حماسی در سطح جهانی به نمایش این نزاع پرداخته‌اند. «ایلیاد، داستان دلاوری‌های خشمناک و تا حدی غیرانسانی آشیل را بیان می‌کند و اُدیسه، سرگذشت بازگشت اولیس خردمند، چاره‌جوی و دلیر است که از میان توفان‌های بلا و به‌رغم دشواری‌هایی که خدایان در سر راه او قرار می‌دهند، راه خود را بازمی‌یابد. بدین‌گونه هر دو داستان شرح تلاش انسان است، انسان دلاور و انسان هوشیار که برای بقای خویش حتی با اراده‌ی خدایان هم باید پیکار کند». (زرین‌کوب، ۱۳۵۷: ۸۷) این مقاومت و تنازع در افسانه سیزیف، به گونه‌ای برجسته‌تر از دیگر نمونه‌ها نشان داده شده است. سیزیف که هدف خشم خدایان قرار گرفته است، به طور جاودان محکوم است تا صخره‌ای عظیم را با مشقت بسیار بر قله‌ی کوه ببرد اما هنوز به بلندای کوه رسیده یا نرسیده، این سنگ از میان بازوانش رها شده و به ژرفای دره می‌افتد و او در پی آن روان می‌شود تا بار دیگر آن را به بالای قله ببرد و دوباره شاهد رها شدن صخره و از میان رفتن رنج بی‌پایان خود باشد. (غالی شکری، ۱۳۶۶: ۲) در شاهنامه فردوسی نیز جدال و نبرد همیشگی در بین نیکی و بدی که در هیئت جنگ‌های ایران و توران در جریان است، نشان دهنده‌ی همین مفهوم است.

در بین آثار ادبی دوران معاصر نیز ستیز و مقابله با طبیعت و زندگی در داستان «پیرمرد و دریا» ارنست همینگوی دیده می‌شود. در این داستان، انسان و دریا با یکدیگر در جدال هستند؛ انسان با تور ماهیگیری، در پی به دست آوردن طعمه‌ای است که خوراک آدمی است و دریا به راحتی اجازه‌ی صید این طعمه را به او نمی‌دهد. در این داستان پیروزی یا شکست

ماهی گیر پیر در مقابل دریای موج، مهم نیست؛ آن چه اهمیت دارد، به تصویر کشیدن این راز بزرگ در لحظه‌ی خاص آن است. رازی که بیانگر خستگی‌ناپذیری انسان در مسیر زندگی و پیمودن نبردی بی‌امان است (همان: ۲).

### تعریف ادبیات مقاومت و پایداری

ادبیات پایداری، بیانگر زنده بودن روح مقاومت و پایداری در میان مردم است. ادبیاتی که برای تحکیم پایه‌های وجودی انسان، برای خیر و آرامش و مقابله و رویارویی با دشمن می‌کوشد. ادبیات پایداری بذری است که در میان هر ملتی پدیدار نمی‌شود، بلکه هرگاه که یک سرزمین سرشار از خفقان شد، جوانه‌های مقاومت سر بر می‌آورد و با مجاهدت و جان‌فشانی مجاهدان جانی تازه می‌گیرد و رشد می‌کند. «ادبیات پایداری سروده‌ها و نوشته‌هایی است که موضوع اصلی آن دعوت مردم به مبارزه و پایداری در برابر متجاوزین است» (کاکایی، ۱۳۸۰: ۹).

در این دیدگاه کاکایی پایداری را در معنای خاص آن یعنی پایداری در صحنه‌های جنگ و در مقابل متجاوزان به کار گرفته و در ادامه تعاریفی از شعر جنگ و شعر پایداری می‌پردازد: «شعر پایداری جدا از دلالت‌های موضوعی، از منظر فلسفه و علوم نظری به شعری اطلاق می‌شود که محصول همدلی میهنی یا قومی در برابر گونه‌ای از تجاوز طبیعت بشری است» (همان).

به طور کلی ادبیات مقاومت به بیان مقاومت یک ملت در مقابل دشمنان، اعم از دشمنان داخلی یا دشمنان و متجاوزان خارجی و مسائل و رخداد‌های پیرامونی آن با بیان و مفهومی تاثیرگذار می‌پردازد. در تعریفی دیگر از ادبیات پایداری بیان شده که این ادبیات، هم‌چون رودی متلاطم و خروشان است که از میان ادبیات جنگ سر بر می‌آورد و آراسته به عنصر تعهد و التزام است؛ همین تعهد و التزام نویسنندگان به مبانی اعتقادی و اخلاقی که در دیانت و مذهب ریشه دارد، باعث ایجاد و گسترش مفاهیم پایداری در مقابل هجوم دشمن است. پایداری که به قصد ایجاد عدالت و مساوات در میان ملل گوناگون و برای دست یافتن به مدینه‌ی فاضله انجام می‌شود، همان فریاد مقتدرانه در مقابل ظالم و فریاد مظلوم در برابر غاصب و مستبد است. این ادبیات، از افراد هر ملتی می‌خواهد که ننگ را نپذیرند (سعدون زاده: ۱۳۸۸، ۵۲)، در همین زمینه باید گفت: ادبیات پایداری در تلاش است تا امید به آزادی را در دل دلاوران و دلاورمردان زنده نگه دارد و آنان را در راهی که انتخاب کرده‌اند، پایدار سازد. به طور کلی، ادبیات پایداری در تلاش است تا از کرامت انسانی دفاع کند.

در تعریفی متفاوت از ادبیات پایداری آمده است: «ادبیات پایداری به شعرها، داستان‌ها، سروده‌ها، ترانه‌ها و تصنیف‌هایی گفته می‌شود که در دوران خاصی از تاریخ ملتی یا قومی به وجود می‌آید و هدف آن ایجاد روحیه‌ی مبارزه و پایداری در مردم است. معمولاً این نوع آثار در دوره‌های خاصی به وجود می‌آیند و اگر هنرمندانه به آن بپردازند، از حیطه‌ی ادبیات قومی و ملی بیرون می‌آیند و به صورت شاهکارهای ادبیات، ماندگار می‌شوند» (باروتیان، ۱۳۸۷: ۱۳۵). در تعریفی دیگر، ادبیات پایداری را ابزاری می‌دانند که به تشریح و توصیف پایداری، ایستادگی، مبارزه، ایثار و از جان گذشتگی، رنج و درد مردمان مبارز به جهت دست‌یابی به استقلال و آزادی و رسیدن به برابری و از میان بردن ظلم و ستم و کوتاه کردن دست متجاوزان

و اشغالگرانش از سرزمینشان و دفاع از سنت‌ها و فرهنگ قومی و حمایت از دین و عقاید مردم یک سرزمین پرداخته است (ترابی، ۱۳۸۹: ۷).

صادق آیینه‌وند در تعریفی از ادبیات پایداری آن را همانند شعله‌های سوزان آتش دانسته است. «ادبیات مقاومت، شعله‌ای است که هرگز خاموش نمی‌شود و پایان نمی‌شناسد، تعبیری است که هیچ‌گاه از مردم فاصله نمی‌گیرد، اگرچه شمشیرها و سرنیزه‌ها، مردم را رها کرده باشند. ادب مقاومت گاه بانگ بلندی است که پیوسته رساتر می‌گردد و گاه رنگ نجوا می‌گیرد تا آرام درمندان مقاومت ملی را مرهم نهد، اما هرگز خاموش نمی‌شود» (آیینه‌وند، ۱۳۷۰: ۳۴).

در جایی دیگر، ادبیات پایداری را ادبیاتی تشکیل یافته از جامعه و مردم می‌دانند: «این نوع ادبیات زمانی مفهوم پیدا می‌کند که پای توده‌ی مردم و اجتماع در میان باشد زیرا این نوع ادبیات، سفارشی نیست بلکه اثری است که، در متن زندگی مردم، درگیر و در تحولات اجتماعی پدید می‌آید و بیان حال مردمی است که در برابر استبداد و اختناق داخلی یا هجوم بیگانگان و اشغال میهن به پا خاسته‌اند و پدیدآورنده‌ی این نوع ادبیات با سخن خویش مردم را به ایستادگی و خیزش در برابر ظلم و ستم ترغیب و تهییج می‌کند» (محمدی روزبهانی، ۱۳۸۹: ۱۹).

با توجه به تعریف‌های آمده، ادبیات پایداری از مردم و جامعه جدا نیست و با تکیه بر این دو عنصر ایجاد می‌شود. شاعر ادبیات پایداری با سرودن اشعارش، مردم را بر علیه ظلم و استبداد تشویق و ترغیب می‌کند و به مبارزه دعوت می‌کند، بنابراین از شعر و ادب خود، سلاحی می‌سازد و چنان به پیکر دشمن ضربه می‌زند که گاهی اثر آن از یاد دشمن فراموش نخواهد شد.

### بررسی تطبیقی مؤلفه‌های پایداری در شعر خسرو گلسرخی و ناظم حکمت

شعر مقاومت و پایداری، جدای از دلالت‌های مضمونی، از نگاه علوم عقلی و فلسفی به سروده‌ای گفته می‌شود که محصول هم‌دلی و همراهی قومی یا میهنی در مقابل هر نوع تجاوز بشر است. به‌طور قطع جنگ تنها زمینه‌ساز شعر و ادبیات پایداری نیست بلکه می‌شود گفت که علاوه بر مقاومت و پایداری، شامل مفاهیم ادبی و شعری و دیگر فرایندهای زندگی بشری هم چون نزاع انسان با حکومت، طبیعت و بیگانه نیز می‌گردد. ی

ادبیات پایداری و مقاومت که ثمره‌ی پایداری در مقابل هجوم مهاجم است، در هر فکر و اندیشه‌ای و با هر انگیزه و مرامی، قابل اهمیت است و ارزش بحث و بررسی را دارد. گرچه جنگ مسأله‌ای غیرقابل قبول و نامطبوع در میان همه‌ی فرهنگ‌های بشری است و همه‌ی مکتب‌ها و مذاهب‌ها نسبت به آن بدبین هستند، اما هر مکتب و مسلکی روبه‌رو شدن با جنگ را در شرایط خاصی ضروری می‌داند.

بررسی تطبیقی چنین ادبیاتی از یک‌سو بیانگر موضوعات مشترک و از سوی دیگر مبین اختلاف بین آن‌هاست. بر همین اساس ما در پی بیان مضامین و مؤلفه‌های پایداری در سروده‌های خسرو گلسرخی و ناظم حکمت هستیم.

خسرو گلسرخی که اعدامش به دست مزدوران شاه، نقشی از استقامت و ظلم‌ستیزی و مظلومیت بر اشعارش پاشیده است، بیش از همه چیز در شعرش از مبارزه و مخالفت با مظاهر فرهنگ منحط شاهنشاهی سخن می‌گوید که در طول قرن‌ها بر سرزمین ما سایه افکنده بود در حقیقت شعر برای او حربه مبارزه است، بدین جهت در بند زیبایی کلمات و وزن آن نیست. و افکارش گاه به‌طور آشفتگی در شعر آورده می‌شود، اما شور انقلابی او و اعتقادش به مبارزه و پیروزی مردم و خط بطلان کشیدن بر هر چه نامردمی است، کلامش را صیقل داده است. او به انسان اعتقاد دارد و به انسانیت. و نیروهای ضد مردمی را از اعصار دور تا به حال دشمن می‌داند صدای ناله زندانیان را از اعماق تاریخ می‌شنود و زخم تازیانه ظالمان را بر پیکر مظلومان می‌بیند، او برای بچه‌هایی که هرگز رنگ شادی را ندیده‌اند، و دست‌های کوچکشان از شدت کار ترک خورده است، برای مغزهای جوانان کشور، که با ضد ارزش‌هایی که توسط رژیم شاه تقویت می‌شود، پر شده‌اند و برای نیروهایی که می‌توانند کار ساز باشند، اما به هدر می‌روند، اندوهگین می‌شود و فریاد اعتراض را به شعر منتقل می‌کند.

او مبارزان را که درخت برافراشته انقلاب هستند و خونشان زمینهای بایر را سرسبز می‌کند دوست می‌دارد و آرزومند روزی است که ارزش‌های انسانی جان‌شین نامردمی‌ها گردد. اگرچه بیش از یک دفتر شعر از او به جای مانده است اما در همین دفتر نیز می‌توان از انزجار او از نظام ستم‌شاهی و به‌طور کلی ظلم‌ستیزی او آگاه شد. قطعه «من ایرانی‌ام» از اوست.

«ای چشم مخملی من، / شکوه آینده / امروز این عشق ماست، عشق به مردم / بگذار / درفش سرخ / زیبایی ترا بستایم ... / من کور نیستم / باید ترا بستایم می‌دانم. / اما کجاست / جای دیدن تو / وقتی که هم‌وطنم برده / و خاک خوب ترا جراحی می‌کنند / باید که خاک من، / از خون من / بنا گردد ... / بنای آزادی / بی‌مرگ و خون / کی می‌سر شد؟ / پیکار می‌کنم / می‌میرم ... / اینست عشق من / می‌دانی / من ایرانی‌ام) ۱»

ناظم حکمت که دستگیری، زندان و زندگی او دور از وطن، نشان از مظلومیت او داشت، اما هیچ‌یک از این مجازات‌های سنگین و طولانی باعث نشد که در آرمان‌خواهی و تعهد حکمت، خللی وارد شود. ناظم بیش از هر چیز در سروده‌هایش از انسانیت و آزادی سخن گفته است. در واقع شعر او با آن زبان و واژگان عامیانه که شاعر عامدانه و برای دوری گزیدن از شعر کلاسیک عثمانی آن‌ها را به کار گرفته بود، حربه‌ای بود برای مبارزه. ناظم معتقد به انسانیت و جایگاه والای انسان و دوری گزیدن از جنگ بود. او برای زنان و کودکانی که هرچند طعم شادی را نچشیده‌اند شعر گفته است، برای رهایی از جنگ و خونریزی و قتل و کشتار شعر گفته است، برای پیامدهای ناگوار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ناشی از جنگ شعر گفته است و در نهایت از آزادی و صلح و عشق شعر گفته است و امیدوار به آینده‌ای روشن است.

ترسیم چهره‌ی رنج‌کشیدگان

وجود حکومت‌های ظالم و جبار، همواره به همراه خرابی، ویرانی و آوارگی است. در این بین، مردم نخستین قربانیان این نظام‌های استثمارگر هستند. فقر، فساد، تباهی، سرگردانی، جنایت و ... همگی نتیجه‌ی ظلم و بیداد حکومت‌هاست. حکومت پهلوی در ایران و آتاتورک در ترکیه،



سبب ایجاد چنین فضای دهشتناکی در این دو کشور شده است؛ بر همین اساس گلسرخی و حکمت به بیان طعم تلخ درد و رنج مردم سرزمین‌هایشان پرداخته‌اند.

### کودکان کار، فقر و بیکاری

گلسرخی در شعر «مرثیه‌ای برای گلگونه‌های کوچک» به فقر و نداری خانواده‌ی ایرانی و مشکل کودکان کار اشاره کرده است. او با شعر گفتن از لباس‌ها و سر و وضع فقیرانه‌ی کودکان کار، محروم بودن آن‌ها از بازی‌ها و سرگرمی‌های کودکانه و مجبور بودن آن‌ها برای انجام کارها و فعالیت‌های دشوار و سخت برای کمک به خانواده‌هایشان، سلطنت رژیم پهلوی را نقد کرده است:

«وقتی لباس تو ریش‌ریش، در هم و پاره / وقتی که چشم‌های تو در حسرت دویدن و بازی / خیره مانده بود / گویا میان همهمه پارک / با آن صدای کودکانه به من گفتی: / عربانی مرا / هرگز نه کسی گفت و نه دانست / با شانه‌های خمیده / بارکش بودن» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۲۰).

شاعر، این سروده را با تاکید بر رنج‌ها، دردها و رؤیاهای کودکان کار و کودکان بی‌سرپرست ادامه می‌دهد؛ او بعد از یک روز کاری دشوار در کنار خیابان می‌نشیند، در حالتی میان خواب و بیداری دست‌هایش را به سمت آسمان می‌برد و به چیدن ستاره‌ها می‌پردازد و در این میان در جستجوی مادرش هست، مادری که همواره درد و رنج کودک خود را دیده است، و برای دلخوشی هر چند کوتاه فرزندش، از ماه آسمان برای او تویی می‌سازد:

«با دست‌های کوچک خود / ستاره می‌چینی؟ / با چشم‌های سیاهت / که خواب می‌خواهند / اینک کنار خیابان / بارانی از ستاره تو را جذب کرده است / در جذبه‌ای / که دنبال یک ستاره گمنامی / و مادر تو / برایت ستاره می‌چیند / او ماه را به هیئت تویی می‌آراید / در بازی کودکانه تو / ای کاش رنج مادرانه او می‌سوخت» (همان: ۱۲۳).

نبودن کار و شغل برای مردان و سرگردان بودن دائمی آنان در خیابان از جمله پیامدهای تورم خانمان‌براندازی بود که از سال ۱۳۵۲ یقه‌ی اقتصاد ایران را گرفته بود؛ گلسرخی با تأثیر از شرایط گفته شده، قطعه‌ی ادبی «در خیابان» را سرایید و به زندگانی انسان‌هایی اشاره کرد که به علت بیکاری و نداشتن شغل، تیرهای چراغ برق موجود در خیابان را می‌شمردند و بی‌هیچ هدفی در خیابان‌ها و پیاده‌روها پرسه می‌زدند؛ تمام روزهای هفته برای آن‌ها مثل جمعه خاکستری و تعطیل بود:

در خیابان مردی می‌گرید / همه روزان سپیدش جمعه‌ست / او که از بیکاری / تیر سیمانی را می‌شمرد / در قدم‌های ملولش قفسی می‌رقصد / در خیابان مردی می‌گرید» (همان: ۸۲-۸۱).

خسرو گلسرخی و ناظم حکمت هریک به زعم خود به بیان ترسیم چهره‌ی رنج‌کشیدگان و مظلومان پرداخته‌اند. خسرو گلسرخی از کودکان کار و از فقر و بیکاری مردمان ضعیف جامعه سخن رانده است. ناظم حکمت زنان و کودکان بی‌پناه را توصیف کرده و از درد و رنج آن‌ها سخن گفته است، اما در شعر او مطلبی در مورد کودکان کار و فقر و بیکاری، نیافتیم.

### بیان جنایت‌ها و بیدادگری‌ها

حکومت‌های ظالم و جبار و غیرمردمی، تحمل شنیدن صدای مردم خود را ندارند، بر همین اساس به قتل و کشتار و سرکوب آزادی‌خواهان، مبارزان و مخالفان خود دست می‌زنند. در نظام‌های مستبد و بیدادگر، شکنجه، زندان، تازیانه، بریدن فریادها در گلو، تبعید، ترور و قتل و کشتار، یک قانون است؛ در این بین شاعران که تاب دیدن این‌ها را ندارند، به توصیف این بیدادگری‌ها می‌پردازند: (نعمتی، ۱۳۹۲: ۹).

### شکنجه زندانیان سیاسی

در دیوان شعر گلسرخی، سروده‌ای که به صراحت به شکنجه زندانیان سیاسی پرداخته باشد، یافت نشد. اما با رجوع به شرح دفاعی که در دادگاه نظامی سال ۱۳۵۲ از خود داشته، دریافتیم که درباره‌ی شکنجه شدنش به وسیله‌ی مأموران ساواک، در دادگاه نظامی افشاگری کرده است. گلسرخی در دادگاه نخست خود به قاضی و حاضران در دادگاه این‌گونه گفت: «دستگیر می‌شوم، تحت شکنجه قرار می‌گیرم و خون ادرار می‌کنم» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۲۲).

خسرو گلسرخی در جایی دیگر از سروده‌هایش به کنترل شدن نامحسوس و پنهانی مردم به وسیله‌ی پلیس مخفی شاه اشاره کرده است. به همین سبب، در سروده‌ای به نام «مرثیه‌ای برای گلگونه‌های کوچک» مقابله‌ی انقلابی‌ها با حکومت پهلوی را به مبارزه با دشمنی پنهان تعبیر کرده که افرادش در کوچه و خیابان‌ها در حال خبرچینی، پرسه زدن و بازداشت مخالفان رژیم هستند.

### فراوانی نیروهای امنیتی

گلسرخی کوشیده است با بهره‌گیری از کلمه‌ی «ملخ»، تعداد بی‌شمار مأمورهای امنیتی و حمله‌های وحشیانه‌ی آن‌ها را به صورتی قابل لمس برای مخاطب به تصویر بکشد؛ گستردگی اختناق حاکم بر جامعه و سکوت جبری مردم از جمله واکنش‌های امنیتی مأموران امنیتی ساواک است که موجب گردیده است که گلسرخی، مأموران ساواک را هم‌عرض با شاه دانسته و آن‌ها را به عنوان دشمنان مردم بداند:

«در کوچه‌ها / حتی اگر هجوم ملخ بود / ما با سپر به کوچه قدم می‌گذاشتیم / حالا که دشمن ما مخفی است / زندان، / تمام کوچه‌های خلوت این شهر / شاهین من! / تنها خلیفه نیست دشمن و دژخیم / هشدار! / مخفی است دشمن». (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۱۹).

### خشونت علیه مردم و مخالفان

در بخشی دیگر از نوشته‌های گلسرخی شاهد رفتار نامناسب حکومت با مخالفانش هستیم: «اتهام سیاسی در ایران نیازمند اسناد و مدارک نیست. خود من [خسرو گلسرخی] نمونه‌ی صادق این‌گونه متهم سیاسی در [دادگاه‌های نظامی] ایران هستم» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۲۴۳). سال‌های میان ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ از دشوارترین سالیان مبارزه به شمار می‌رود؛ چرا که با فراگیر شدن جنبش‌های چریکی و نهضت‌های اسلامی در ایران، رژیم شاه دست به خشونت بیشتری زد و با زندان‌ها و تبعیدهای درازمدت و اعدام‌های بی‌شمار سیاسی منجر به حاکمیت خفقان و

اختناق بر جامعه گردید و با وحشت زده کردن مردم، خود را در صحنه سیاسی کشور پر قدرت نشان داد (عمید زنجانی، ۱۳۶۷: ۴۹۷).

در اواسط دهه ۱۳۵۰ تعداد زندانیان سیاسی ایرانی به ۷۵۰۰۰ فرد رسیده و این رقم بالاترین میزان زندانیان سیاسی از ابتدای رژیم پهلوی بود. بیشتر این اشخاص در اوین زندانی بودند و برخی در زندان‌های قزل حصار، قصر، شیراز، مشهد و تبریز نگهداری می‌شدند (آبراهامیان، ۲۰۰۳: ۱۵۴).

در همین زمان است (دهه پنجاه) که شاعرانی هم چون خسرو گلسرخی، سیاوش کسرایی و سعید سلطان‌پور، بنیان‌گذاران شعر انقلابی و چریکی ایران در کنار شعرای بسیاری که برای انقلاب جنگل شعر می‌گفتند، جایگاه خاصی در بین روشنفکران پیدا کردند و کلامشان، الگوی شعرای انقلابی شد و آثارشان، لبریز از نمادهایی هم چون خنجر، خون، شقایق و زندان گردید. این موارد هنگامی به اوج رسید که گلسرخی، در فروردین ۱۳۵۲ به اتهام کوشش برای ترور چندین نفر از افراد خانواده‌ی سلطنتی و طرح نقشه دزدیدن پسر پادشاه، دستگیر و در بهمن همان سال اعدام شد.

### اعدام مخالفان

اعدام گلسرخی، روزنامه‌نگار و شاعر مشهور، در سال ۱۳۵۲ تأثیرگذارترین رخداد در زمینه‌ی شعر چریکی بود. او نه شاعری پر توان و نه روزنامه‌نگاری باهوش و نه محقق و منتقدی زیرک بود. او یک فرد انقلابی، پرهیجان، پیگیر و پرشور بود که با دفاع کردن از عامه‌ی مردم در دادگاه شاه (که به‌طور استثنایی از تلویزیون سراسری ایران پخش شد) جان خود را در راه اهدافش فدا کرد و مردم که از تلویزیون شاهد این دادگاه بودند، دیدند که چگونه او به همراه کرامت دانشیان، دوست و هم‌بندش، اعدام شد.

گلسرخی در روزنامه‌هایی هم چون اطلاعات، کیهان و آیندگان مشغول به روزنامه‌نگاری بود. از نیمه دوم دهه ۴۰ به بعد، سروده‌ها و مقاله‌هایش ساده‌تر، صریح‌تر و بی‌پروا تر می‌شد تا بدان‌جا که به‌طور آشکار از خطمشی چریکی دفاع کرد.

او در فرودین سال ۱۳۵۲ در شرایطی که اقدامات چریکی بر علیه رژیم پهلوی افزایش یافته بود، به اتهام ترور شاه و برخی افراد خاندان سلطنتی و نیز دزدیدن پسر شاه به همراه عده‌ای دستگیر و اعدام گردید. او در موقع اعدام ۳۰ سال داشت.

پس از اعدام گلسرخی، اداره‌ی نگارش که عامل سانسور و نظارت بر مطبوعات بود، استفاده از کلمه‌ی «گلسرخ»، سیم خاردار، شقایق و واژه‌هایی هم چون آنان را ممنوع اعلام کرد. (لنگرودی، ۱۳۹۲، ج ۴: ۳۷۷-۳۷۶).

بعد از اعدام گلسرخی، مردم دیدند که او در چه شرایط مظلومانه‌ای و البته با دلوری و شجاعت از اندیشه‌ی راه انقلابیان دفاع کرد؛ به حدی که عاملان محاکمه‌اش مجبور شدند سکوت اختیار کنند. این امر موجب شد که گلسرخی به محبوبیت فزاینده‌ای دست پیدا کند، به گونه‌ای که پس از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۱ تا آن هنگام، هیچ اتفاقی نتوانسته بود این چنین

باعث شگفتی توده‌ی مردم گردد. دفاعی که گلسرخی در دادگاه از خود کرد، اتمام حجتی بود بر روشنفکران متزلزل انقلابی. (لنگرودی، ۱۳۹۲، ج ۴: ۹).

گلسرخی در شعر «پرنده خیس» از اعدام‌های متعدد و غیرضرور اعتراض کنندگان، خفقان حاکم بر جامعه و ایجاد شرایط امنیتی برای عموم مردم، ابراز ناخشنودی کرده است. او در این شعر ایران را سرزمینی درمانده دانسته است که به سبب افزایش قدرت و توان سازمان‌های امنیتی، به آزادی و رهایی آن امیدی نیست:

«می‌دانی / پرنده را بی‌دلیل اعدام می‌کنی / در ژرف تو / آینه‌ایست / که قفس‌ها را انعکاس می‌دهد / ... پرنده‌گان همه خیس‌اند / و گفتگویی از پریدن نیست / در سرزمین ما / پرنده‌گان همه خیس‌اند». (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۷۱-۷۰) او در سروده دیگری به نام «جنگلی‌ها» از ترس و وحشت مردم به سبب خشونت‌های حکومت ابراز ناراحتی کرده است. او در این شعر آرزو کرده که ای کاش شهرها هم مثل جنگل‌ها امن بودند و مردم می‌توانستند در پناه درختان آن لحظه‌ای آرامش بگیرند؛ ترس و وحشت از ضربه‌های تبر یا واکنش تند و شتاب‌زده‌ی نیروهای دولتی موجب شد تا شاعر در حسرت لحظه‌ای خواب آرام و به دور از ترس بماند:

«قلب بزرگ ما / پرنده خیزیست / بنشسته بر درخت کنار خیابان / در زیر هر درخت / صد‌ها هزار برهنه» بیدار / از تبر / جنگل / ای کاش قلب ما / می‌خفت بی‌هراس / بر گیسوان در هم نمناکت / ای کاش / تمام خیابان‌های شهر / جنگل بود ...» (همان: ۱۳۷-۱۳۶).

گلسرخی در تعدادی از سروده‌هایش به اعدام افراد ناراضی به وسیله‌ی حکومت پهلوی اشاره کرده است و این‌گونه قصد داشته تا خشونت حکومت در ایران را آشکار سازد. مخالفت با اعدام‌های سیاسی در اشعار شخصی که تا لحظه‌ی مرگ در مقابل حکومت پهلوی ایستاد، جلوه‌ی خاصی دارد. «ملاقاتی» نام سروده‌ای از گلسرخی است که در آن به دیدار کوتاهش با فردی از اعدامیان اشاره کرده است؛ این فرد که گلسرخی او را موقع انتقال برای اجرای حکم اعدام می‌بیند، با دستانی دست‌بند زده و ناتوان از یاری، با نگاه‌های ساکت و سرد زندانیان از پشت میله‌های زندان بدرقه می‌شود. شاعر در این شعر تصویرگر لحظه‌های دردناک و سنگین پیش از اعدام است که هم برای اعدامی، هم برای دیگر زندانیان و هم برای شاعر که ناظر این دقایق است به سختی و کندی می‌گذرد. گلسرخی با در نظر داشتن خصوصیات خورشید برای افراد اعدامی و ویژگی‌های اشباح برای کارگزاران و جلادان رژیم، به مقابله‌ی من نیک و دشمن خونخوار پرداخته است.

خورشید منبع و سرچشمه‌ی گرما، نور و زندگی است. مظهر و نمادی از الوهیت، بارور کنندگی و نیکی است که هر روز صبح از مشرق آسمان طلوع کرده و اشعه‌هایش نشانی از نیروهای معنوی و یا آسمانی است که به زمین می‌تابد. در طالع‌بینی و اخترشناسی، خورشید مظهر و نشانه‌ای از زندگی بخشی، روز، گرما، نور و روشنایی، اقتدار، مذکر، پدر و همه‌ی چیزهای پرتوافکن است (شوالیه، ۱۳۸۵، ج ۴: ۱۲۶ و ۱۱۷). در مقابل اشباح که دیدار با آن‌ها به کلی ناخوشایند است، تداعی‌گر مرگ است. شبیح حقیقتی انکار شده، وحشتناک و سرکوب شده است (همان: ۳۶-۳۵).

«آمد / دستش به دستبند بود / از پشت میله‌ها، / عریانی / دستان من ندید / اما / یک لحظه در / خورشید / در پشت پلک‌های من اعدام می‌شود» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۶۵).

گلسرخی پس از شعر «ملاقاتی» و در ادامه‌ی آن، سروده‌ی «نمایش ناتمام» را سرود. او در این سروده، شخص اعدامی را هم‌چون درخت سبزی دانسته که مرگی برای او قابل تصور نیست و با هر بهار دوباره، برگ سبز دیگری از آن درخت می‌روید و به حیات و سرسبزی خود ادامه می‌دهد. در مقابل فرد اعدامی، حکومتی بی‌افتخار هست که با انجام اعدام‌های آشکار در پی آن هست که مردم را از صحنهٔ انقلاب وادار به عقب‌نشینی کند:

«در میدان‌های سکوت، / آدم‌های بی‌دفاعی را / دار می‌زدند / و دارها و آدم‌های آویخته‌شان / در گاهواره مرگ / درختی را می‌نمودند / که در انبوهی از سیاهی مات فرو رفته، / در بهاری جاویدان زندگانی می‌کنند و سکوه‌های افتخار / خالی از هر نفر» (همان: ۹۵).

«خسته‌تر از همیشه» سروده‌ی دیگری از گلسرخی است که در مخالفت با اعدام افراد سروده شده است؛ شخص اعدامی با دستانی بسته و یک دنیا خستگی و درماندگی بر بالای چوبهٔ دار، شبیه قلب ملت ایران است که نفس‌هایش به شماره افتاده و با مرگش به خاندان سلطنتی و دیگران ثابت می‌کند که دنیای زودگذر، دروغین و بی‌ارزش است:

در دست‌های تو / دنیا / دروغین است / این که دار می‌بینی / قلب بزرگ ماست / پایت همه خسته / دستت همه بسته، / در من طنین آبخاران نیست / در دست‌های تو / دنیا همه دروغین است» (همان: ۱۰۳ - ۱۰۴).

در نهایت گلسرخی در سرودی به نام «پرند خیس» با مخاطب قرار دادن شاه، معترضان را به سبب ضعف و ناتوانی حکومت می‌داند. او معتقد است که با چوبهٔ دار نمی‌شود به پی‌شواز خواهندگان آزادی و مخالفان دیکتاتوری رفت:

«می‌دانی / پرند را بی‌دلیل اعدام می‌کنی» (همان: ۷۰).

### سرکوبی جنبش‌های مردمی

گلسرخی در شعر «دامون ۱» با سرزنش کارهای ناجوانمردانهٔ رژیم پهلوی و شاه در منهدم کردن گروه‌های انقلابی، بر ادامه دادن اعتراض‌ها و جنبش‌های چریکی و مدنی در ایران تأکید کرده است. شاعر در این شعر با ایجاد پیوندی نمادی میان پلّت، درخت سپیدار و چریک‌ها و انقلابیان، مفاهیمی هم‌چون باروری، رشد و نمو، رستاخیز، باززایی و قدرت و توان را به جهت مبارزان در نظر داشته است. شاعر با آفریدن این پیوندهای معنایی در پی ثابت کردن ناتوانی حکومت پهلوی برای سرکوبی فعالیت‌ها و جنبش‌های اعتراض‌گونه است:

«سبزگونه ردای شمالی‌ام جنگل! / مرد تبر به دست، این قاتل رفاقت جنگل / اعدام می‌شود / با آن طناب طنین هیاهویت / در آن زمان که می‌زند از پشت / با ضربهٔ تبر / بر سینهٔ ستبر سپیدار / جنگل! / غروب بود / وقتی صدای تبر آمد از پشت خانه‌ام / گفتم: «پلّت» افتاد / بنشست در خون سبز، افق شب / ای ایستاده پریشان! / شوق هزار همهمه در دست‌های تو بیدار / گریان مباش در این بهار / صدها هزار «پلّت» پایدار خواهیم کاشت» (همان: ۱۴۹ - ۱۴۸).

## سانسور و کتمان

یکی دیگر از نمونه‌های ظلم و جور حکومت پهلوی ساز سور و کتمان حقایق است که توسط شاعران، نویسندگان و هنرمندان منتشر می‌شود. بر همین اساس گلسرخی تعریفی از هنر اداری دارد که در آن به هنرمندان دست‌پرورده و تابعان رژیم اشاره دارد.

گونه‌ای هنر که سیاستش ناتوان کردن هنر اعتراض گونه است، هنر اداری می‌باشد، سرنوشت این هنر در اداره‌ها، روی میزها، لابه‌لای پرونده‌ها و با امضاها مشخص می‌گردد. مجریان این هنر با پیشنهاد دادن کار اندک، پول بسیار، بورسیه‌های مختلف به همراه زندگی راحت و بی‌دردسر، هر رفتار هنرمند اعتراض‌گر را در قالب اداره‌ها و بوروکراسی اداری گرفتار می‌کنند. هنر اداری ساختار ویژه‌ای دارد؛ برای این هنر بخش‌های مختلفی ایجاد می‌گردد. برای این هنر بروشورها و پوستره‌های مختلفی انتشار می‌یابد و تبلیغات گسترده‌ای در همه‌جا انجام می‌گردد. برترین چاپ، بهترین کاغذ، بزرگ‌ترین سالن، بیشترین نیرو و ابزار تبلیغات برایش مهیا می‌گردد.

این گونه از هنر فردایی روشن دارد! پس از مدتی که از فراهم کردن تشکیلات هنر اداری گذشت به ناگاه شاهد این هستیم که چندین کارمند در اداره‌ها و پشت میزها مشغول به فعالیت می‌شوند؛ این کارمندان سر به زیر و آرام همان هنرمندان گذشته هستند، او در قالب یک کارمند فرو رفته و تمام جذابیت‌های مردمی و اصیل خود را از دست داده است. این هنرمند به فردی بی‌اعتقاد، سانسورگر، پرورنده‌ی انسان‌های نادان، بی‌تعهد و خوار بدل می‌گردد. این گونه از هنر، فقط برای رضایت سفارش‌دهنده ایجاد می‌شود (گلسرخی، ۱۳۳۶: ۳۵-۳۴).

گلسرخی برای نبرد با سیاست پنهان و کتمان حکومت پهلوی در برابر فعالیت‌های آزادی‌خواه و مترقی، در قسمتی از منظومه «آوازه‌های پیکار» خود به افشا کردن مبارزه‌های آزادی‌خواهی در درون و بیرون ایران پرداخت و به رفتار رسانه‌های حکومتی در دستکاری مفهوم‌های عام بشری از جمله آزادی توجه خاص نشان داد: «خب تو نگفتی رفیق، ابا روزنامه‌ها چطور؟ / او با خبرهای تازه و داغ / مثل نان بربری اعلا / این طرف‌ها داغ داغش به تو مربوط است / به زندگی تو / مرگ تو / عشق تو / می‌دانم چه روزگاری داری / حقیقت را / از ما / پنهان کرده‌اند / اما یک چیز را / فقط یک چیز را / نمی‌توانند / کتمان کنند / حدس می‌زنی که چیست؟ / دروغ؟ / بله / دروغ را... / دوستی‌ها مان را / او عشق‌ها مان را نیز / نمی‌توانند کش برونند / یک سؤال دیگر هم دارم / «آزادی» را / چگونه تعبیر می‌کنی؟ / خوردنی است / یا نوشیدنی؟ / نکند پوشیدنی است؟ / یا نه «پوشاکی» / «پوشیدنی» است / مثل «لاپوشانی» / مثل خاک ریختن گربه روی ... / آه! / و مثل / خاک پوشیدن / در چشم و چار حقیقت / شاید؟!» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۲۲۳-۲۱۹).

گلسرخی، ضمن بیان جنایت‌های رژیم بیدادگر پهلوی در جای‌جای سروده‌هایش، کوشیده است در سروده‌هایش هرچند به گونه‌ای نمادین هم که شده خواستار مجازات رژیم پهلوی و نیروهای وابسته به آن‌ها شود. او در سروده‌ی «صبح» خواستار محاکمه و اعدام دشمنان مردم است. (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۵۰) پس از آن در منظومه «آوازه‌های پیکار» از ترور و کشتن پاسبان‌هایی می‌گوید که به جای نگهبانی از مردم، در لباس قاتلان آن‌ها پدیدار شدند و به

دستور شاه اقدام به قتل و کشتار اعتراض‌گران کرده‌اند (همان: ۱۹۵-۱۹۴) و در نهایت در سرود «دامون» مجازات پادشاه در سایه‌ی اتحاد مردم، کاری ممکن است (همان: ۱۴۸). ناظم حکمت نیز در شعرهایش به بیان ظلم و ستم و جنایت‌های حکومت آتاتورک پرداخته است، او پس از دستگیر شدن، می‌کوشد تا فضای دردآور زندان را برای خود قابل تحمل کند. حبسیه‌های ناظم حکمت، علاوه بر اشاره به رخدادها و ماجراهای زندگی حقیقی و شخصی شاعر، قابلیت تعمیم هنری بالایی داشته و مفاهیمی هم‌چون مبارزه با ظلم، پایداری و ایستادگی، عشق، صلح و آرامش و انسان‌دوستی را در خود دارند:

«در استانبول، در حیاط بازداشتگاه/ در یک روز آفتابی زمستان، پس از باران/ آنگاه که ابرها سفال‌های قرمز، دیوارها و چهره من/ روی زمین، در چاله‌های آب تکان می‌خورند/ من با هر آنچه از شهامت یا از پستی/ هر آنچه از نیرو یا ضعف در درونم بود/ به دنیا، به سرزمینم و به تو اندیشیدم». (حکمت، ۱۳۹۰: ۶۴).

### خشونت علیه نویسندگان

دولت عثمانی نسبت به روشنفکران و نویسندگان معترض به سیاست‌های حکومت، وحشتناک‌ترین گونه‌ی تهدید، خشونت، تبعید و زندان را به کار می‌گرفت. حکمت که سالیان بسیار گرفتار درد و رنج و تبعید بود، بخش مهمی از سروده‌های خود را به نشان دادن خشونت بر ضد نویسندگان و روشنفکران اختصاص داده است.

در این نوع سروده‌ها، حکمت معمولاً بدون تنزل به وادی شعارهای سیاسی، به تصویرسازی دقیق و پر احساس از محیط زندان و شرایط محکومان پرداخته و به این ترتیب سیاست‌های خشونت‌آمیز و مستبدانه‌ی رژیم عثمانی محکوم می‌کند. از جمله شخصیت‌های سروده‌ی «مناظر انسانی سرزمین من» نویسنده‌ای متعهد با نام «خلیل» است که حضوری پررنگ و مداوم در این شعر دارد: «و خلیل / خاطراتش را مرور می‌کرد. در اداره پلیس، اتاق‌ها/ بازداشتگاه‌های ژاندارمری/ زندان‌ها ... / و در اداره پلیس در هر نوبت برخاستن از زیر چماق/ عینک شکسته بر گونه‌ها/ و سوزشی بر کف پا/ در دل اما همان آرامش/ آرامش این‌که/ هرگز سخن نگفت/ و هرگز کسی را نفروخت/ و در سومین ورودش به زندان استانبول / با همان آرامش، اعتصاب غذا کرد/ به همراه یارانش / جیره نان را بالش زیر سر ساختند/ و نیم لخت بر سیمان خیس خفتند ... / و در زندان انفرادی آنکارا/ نه کتابی نه قلمی، نه کسی/ روزها را با انداختن هر نخودچی بر زمین شمرد/ و شب‌ها را سپری کرد با شمردن چراغ‌ها ... / (حکمت، ۱۳۸۳: ۲۷۳-۲۷۲).

### جنگ و تبعات آن

نمونه‌ای دیگر از جنایت‌ها و بیدادگری‌ها جنگ است. جنگ جهانی به عنوان مخرب‌ترین قتل‌عام و کشتار تاریخ، حضوری پررنگ و جدی در سروده‌های ناظم حکمت دارد. او با یک نگاه انسانی و جدای از رنگ و نژاد و ملیت به آن توجه می‌کند و زشتی‌ها و ناملايمات جنگ را ترسیم می‌کند. حکمت در سرود «ارقام چه می‌گویند» با ارائه دادن آمار کشته‌های جنگ، عمق فاجعه را بیان می‌کند:

«جنگ جهانی: اول / جنگ جهانی: دوم / از ۱۴ تا ۱۸ و از ۳۹ تا ۴۵ ده سال ۵۴ میلیون کشته / ۴۹ میلیون معلول / کشور کشته‌ها و معلولین / کشوری با ۱۰۳ میلیون جمعیت» (حکمت، ۱۳۷۱: ۱۵۴).

پس از آن به عواقب و اثرات جنگ پرداخته و با بهره‌گیری از تکنیک «شخصی‌سازی»، احساسات و عواطف مخاطب را بیش از پیش درگیر می‌کند:

«و نیز با یتیمان، دیوانه‌ها و سنگ‌های سوخته‌اش / و یکی از رفتگان از خانه ما بود / رفت و دیگر برنگشت / یادم نیست که نوزده ساله بود یا چهل ساله / بازگشت با دو چشم کور / یادم نیست که آبی بود یا سیاه چشم / بازگشت با پای چپ بریده از زانو / بازگشت و نتوانست در خانه‌اش را پیدا کند» (همان: ۱۵۴).

شاعر برای آشکار کردن زشتی و ضرر و زیان جنگ، به ضرر و زیان‌های اقتصادی ما شی از جنگ، فقر، بیکاری، بی‌پولی و گرسنگی ناشی از آن پرداخته و با صدقاتی کودکانه معتقد است که اگر هزینه‌های هنگفت جنگ، صرف محرومیت‌زدایی و برطرف کردن فقر می‌گردید، دیگر فرد نیازمند و فقیری در دنیا باقی نمی‌ماند:

«سال ۱۹۶۲ است / در سال ۶۲ اگر دو هواپیمای شکاری را بر سر سفره بگذاریم / و به گوشت و نان و شراب و سالاد بدل کنیم / ۴۰ میان انسان می‌خورند و می‌آشامند و سیر می‌شوند / ته‌مانده نان و گوشت برای ۴۰ میلیون گربه هم کفایت می‌کند» (همان: ۱۵۵).

حکمت با انتقاد کردن از رقابت‌های تسلیحاتی میان قدرت‌ها و دولت‌های بزرگ به بیان آفت‌های اجتماعی و فرهنگی جنگ اشاره می‌کند:

«دو موشک بالستیک ۱۵۰ کتابخانه را پیش از آنکه تأسیس شوند می‌سوزاند و خاکستر می‌کند دو هواپیمای بمب‌افکن چهار بیمارستان را همراه بمب‌هایشان بار خود می‌کنند. / در سال ۶۲ مسابقه تسلیحاتی با اتم و بی اتم سالانه ۱۲۰ میلیارد دلار» (همان: ۱۵۵).

شاعر در آرزوی خلع سلاح جهانی است تا همه‌ی موجودات، حتی دریاها، کوه‌ها، درختان، طبیعت و محیط‌زیست نیز از جنگ‌افروزی‌های افراد بشر در امان باشند: «دست‌کم نیمی از همه خشکی‌ها آماده مرگ نیمی از همه درخت‌ها و ماهیان و همه باران‌ها و دست‌کم نیمی از جنین‌ها آماده مرگ / آیا می‌شود که سرتاپا خلع سلاح شویم / و همچون انسان از نعمت‌های روی زمین بهره برداریم / در آن صورت، در ظرف سه ماه گرسنگی را ریشه‌کن می‌کردیم» (همان: ۱۵۷).

حکمت در یکی از نوشته‌هایش معتقد است که درباره موضوع و مضمون شعرهایش آمار و ارقام مبسوطی دارد. «موضوع بیست‌وپنج درصد از این شعرها - که در دست دارم - جنگ‌های جهانی اول و دوم است» (حکمت، ۱۳۹۱: ۳۳).

او معتقد است که افتخارات جنگی، قراردادی هستند و اعتبار حقیقی لازم را ندارند: «مدال سرخ جبهه‌های جنگ هریک به ۲۵ قروش» (حکمت، ۱۳۸۳: ۹۴-۹۵) و البته که منفعت‌طلبی سیاستمداران و جاه‌طلبی‌ها و کشورگشایی‌هایشان موجب بروز جنگ و خونریزی می‌گردد و نه درد و رنج میهن و دین.



«فراموش نشدنی‌ترین خاطره عمرش: / جنگ‌ها/ که ارزش روایت داشت/ و به اندیشیدن ادامه داد: / آیا من تا این حد شجاعم / که در سنگری به انتظار مرگ بنشینم؟ آیا همه به انتظار مرگ تشنگان در سنگر/ شجاع بودند؟» (همان: ۲۸) حکمت با آنکه شدیداً عاشق وطن و سرزمینش هست، اما دلاوری و شجاعتی را که حکومت به عنوان ارزشی ملی‌گرایانه بدان اشاره دارد، ترفندی می‌داند برای فریفتن افکار عمومی: «آیا این کار با شجاعت پیوندی دیرینه دارد؟ یا اینکه آنان، آن سرنشینان منتظر حمله گوسفندانی‌اند که با یک تشکیلات چوپانی/ به مذبح رفته‌اند» (همان: ۱۲۸)

او از زبان شخصیت‌های سروده‌هایش با گونه‌ای منطق‌گفت‌وگویی به زدودن ارزش‌ها و قداست‌های کذایی جنگ می‌پردازد:

«آمینه خانم حرف پیرزن را برید: / نه سرگروه‌بان حسنی می‌گه وارد جنگ میشیم/ من می‌گم نمیشیم/ وارد جنگ بشیم که چی؟ / آدم بدون جنگ هم میتوانه زندگی بکنه/ پریخان اولش کمی رموک/ اما بعد قاطعانه و معترض: / خب، اما مادر، وطن چی میشه؟ / آگه وطن لگدمال دشمن بشه؟ / خانم معلم می‌گفت: / هر وجب از وطن را با خونمان آبیاری می‌کنیم/ ترک جماعت می‌میرد اما/ سر خم نمی‌کند/ یادت رفته در جشن جمهوریت رادیو چه می‌گفت؟ / دروغه؟ زن ریزنقش اندوهگین، پریخان را نگریست/ گفت: / دخترم، تو هنوز بچه‌ای/ بزرگ شو/ عروس بشو/ شوهردار بشو/ بچه‌دار بشو/ اونوقت ازت می‌پرسم: / جنگ چیه» (همان: ۱۴۴-۱۴۵).

شخصیت‌ها در سروده‌های حکمت، از جنگ و ماجراهای آن حرف می‌زنند، بدون آن‌که از آغاز و پایان جنگ و اهداف و علل آن مطلع باشند. این اشخاص بدون آن‌که از چیزی آگاه باشند، توسط حکومت‌ها و نظام‌های سلطه‌جو و ستیزه‌گر تسخیر شده‌اند.

در حالی که اکثر مردم دنیا در رنج و درد ناشی از فقر اقتصادی هستند، حکومت‌ها، هزینه‌های هنگفتی را خرج مبارزات نظامی، جنگ‌ها و تجهیزات و تسلیحات نظامی می‌کنند. حکمت در روایتی در شعر «مناظر انسانی سرزمین من» با بهره بردن از نام‌های خاص، این سیاست‌های غلط و غیرانسانی را نقد و تحلیل می‌کند و خواننده را به تأمل و تفکر وادار می‌کند. در ادامه با طنزی هوشمندانه و ظریف اشاره دارد که این سیاست‌های جنگ طلبانه، سرانجامی خطرناک و منحوس برای جامعه جهانی به نبال خواهد داشت:

چه کسی می‌داند که در دنیا/ بیکار چقدر زیاد است/ اما در عوض همه را سربازی می‌برند/ آیا آدم بیکار وقتی سرباز شد/ دیگر بیکار به حساب نمی‌آید؟ / «باز غرق فکری اوستا» / اوستا غالب زد به دستبند فؤاد و گفت: «خدا عاقبتمون رو ... / - از صدای خودش رم کرد/ ... به خیر بکنه پسرم» / فؤاد با سبیل‌های قیطانی و مشکی لبخند زد: / بیشک خیره عاقبتمون» / چشمان پلک ناسوری اوستا به اشک نشست/ و بی‌آنکه کسی ببیند بیست قروش از پنجاه‌وپنج قروش دارایی خود را/ در جیب فؤاد نهاد» (حکمت، ۱۳۸۲: ۲۸).

گاهی ناظم با صراحت و بدون پرده‌پوشی به خشونت‌ها و زشتی‌های جنگ اشاره می‌کند تا با نوعی برجسته و مهم جلوه دادن این صحنه‌های وحشتناک و غیرانسانی، گونه‌ای نفرت و بیزارای نسبت به اصل کشتار و جنگ، برای خواننده ایجاد کند، چرا که شاعر عقیده دارد که

ذات انسان‌ها به صلح و پاکی متمایل است و در صورتی که غبار عادت از این صحنه‌های خشونت‌بار، برداشته گردد، خواننده را وادار به تأمل و اندیشیدن کرده و تمامیت شعر ماهیتی جنگ‌جویانه خواهد داشت: «تا عصر موندیم یک کشتی اومد/ دو دودکشه به رنگ دریا/ با داد و فحش و فضیحت/ بارکشتی مون کردن/ بازم مثل گونی خالی/ توی کشتی بیا و ببین چه قیامتی! / از لخته لخته خون/ بخار/ روغن/ عرق تن/ منو انداختن توی انباری راه افتادیم / هفت شبانه‌روز/ روی زخمام کرم گذاشت» (حکمت، ۱۳۸۳: ۱۲۴-۱۲۵).

انسان‌گرایی و اومانیسیم را بی‌تردید باید از برجسته‌ترین خصوصیات شعر معاصر در همه‌ی دنیا دانست. به طبع شعرای معاصر نیز در سروده‌هایشان گرایش ویژه‌ای به اومانیسیم دارند. حکمت در سروده‌هایی که به طور مستقیم به مسئله‌ی جنگ اشاره دارد، گاهی بر اساس فردیت هر کدام از سربازان، دیدگاه ابزارگونه‌ی رژیم‌های سلطه‌جو را به انسان‌ها محکوم می‌کند. البته شاعر با این شیوه بر اثرگذاری احساسی شعرش اضافه می‌کند: «جوخه در امتداد خط خالی‌مور - آیوالی/ موضع گرفته است/ سرجوخه علی از میری/ در دل تاریکی با چشمان تیز بین/ تک تک افراد جوخه را از نظر گذراند/ گویی که بار دیگر هرگز آنان را نخواهد دید/ اولین نفر سمت راست/ بور بود/ دومی گندمگون / سومی لکت داشت/ اما در جوخه کسی چون او آواز نمی‌خواند» (حکمت، ۱۳۸۳: ۳۷۱).

شاعر به سربازان به عنوان بدنه اصلی جنگ توجه خاصی دارد، اشخاصی که بیشترین ضرر و آسیب را در این خصومت می‌بینند بدون آن که علت این جنگ و خونریزی را بدانند: «به هنگام آتش‌بس سربازان اردوهای که خصم یکدیگر بودند دورهم گرد می‌آمدند با آن که زبان همدیگر را نمی‌دانستند/ برادرانه با هم خندیدند/ روح آنان در مقایسه با روح جنگ‌افروزان چه متعالی بود» (همان: ۴۱۶).

حکمت با بیانی فانتزی از زبان شخصیت شعرهایش، که گاه در حماقتی خودخواسته از سوی او فرو رفته‌اند، به انتقاد از صنعت، فناوری و پیشرفتی که در خدمت جنگ و کشتار انسان‌ها باشد، می‌پردازد: «واگن‌ها کژومژ می‌شوند و می‌آیند/ اوستا، آخر این جنگ چی میشه؟ خیره/ یعنی چطور؟/ در قطاری که رستون داره راکی می‌خوریم/ شوخی رو ول کن اوستا/ جنگو کی میره؟/ ما/ اسماعیل حالیش نشد/ ولی ادامه نداد/ اندکی با ابروان انبوه و مشکی خود ور رفت/ بعد گفت: اوستا/ یه سؤال دیگه/ این ریل‌ها/ تا همه‌جای دنیا ادامه دارن؟/ ادامه دارن / آگه جنگی نبا شه البته نه تنها جنگ/ آگه توی مرزها سین جیم نباشه/ وقتی لوکوموتیو را روی ریل‌ها انداختیم/ تا اون ور دنیا میره؟/ به دریا که رسید، و می‌ایسته/ آگه سوار کشتی بشی/ طیاره دیگه بهتره/ اسماعیل خندید: من طیاره سوار نمیشم اوستا/ وصیت مادرمه/ که سوار طیاره نشی؟/ نه، خیر. او گفته حتی یه مورچه رو آزار نده! تو چطور بچه حافظی! ضرری که نداره پسر/ سوار هواپیما میشیم/ نه برای آدمکشی / توی آسمان با باد خنک/ صفا کنیم» (حکمت، ۱۳۸۳، ۴۵-۴۸).

در ادامه ناظم با بیانی سمبلیک و نمادین، آگاهی و درک و فهم را در برابر خشونت سیاسی قرار می‌دهد. «دست بند» نماد و سمبلی از خشونت سیاسی است که اندیشمندان و روشنفکران را

اسیر و در بند می‌کند و «کتاب» سمبل و نمادی از آگاهی و درک است؛ گویی این دو همیشه همراه و همزاد مبارزان سیاسی هستند:

«خلیل محکوم کتاب می‌خواند/ و سخت چابک و استادانه/ با انگ‌شانی که مچش در قید آهن است/ کتابی را/ روی زانوانش نهاده است، ورق می‌زند/ این پنجمین سفر اوست در طول سیزده سال/ زیر چشمانش پر چین و چروک/ موی شقیقه‌ها سفید/ انگار خلیل اندکی پیر شده است/ اما کتاب، دستبند و شجاعتش را از دست نداده است و اینک/ دلش بیش از پیش امیدوار است» (همان: ۴۹-۴۸).

حکمت که شدیداً تحت تأثیر افکار سوسیالیستی و مارکسیستی است، جامعه را بدون طبقه‌بندی و رفاه اقتصادی پرولتاری از جمله عمده‌ترین اهداف خود در نظر داشته است، او رفاه و اقتصاد را، مقابل جنگ و خونریزی می‌داند: «خلیل که کتاب می‌خواند به یاد دستبندش افتاد: «ای دستبند/ ای آهن دستبندم/ روزی از تو گاوآهن خواهیم ساخت» (همان: ۴۹).

ناظم حکمت در جای دیگر خشونت سیاسی را این‌گونه تصویر کرده است:

«فؤاد/ او ستای ظریف کار کشتی‌سازی است/ در نوزده سالگی زندانی شد/ سه رفیق پرده‌ها را کشیده بودند/ کتاب می‌خواندند/ برای همین هم زندانی شدند» (حکمت، ۱۳۸۳: ۲۶).  
«باید از عابدین بخواهم به تصویر بکشد/ دانشجویی را که در میدان با یزید کشته شد/ و رفیق گاگارین را، رفیق «تیترف» را و آن‌هایی را/ که هنوز نامشان/ آوازه‌شان را نمی‌دانم» (حکمت، ۱۳۹۱: ۳۱۰).

حکمت بسیار به اندیشه‌های مارکسیستی و سوسیالیستی دل‌خوش بود. گاه این دل‌خوشی تا مرز حماقت پیش رفته، طوری که درمان همه‌ی مشکلات و سختی‌های جامعه‌ی بشری را در آموزه‌ها و اندیشه‌های مارکسیستی می‌یابد. با هر نوای آزادی‌خواهی که در گوشه گوشه‌ی دنیا برمی‌خیزد، حکمت به گونه‌ای شاد و شیدا می‌شود که گویی همه‌ی اهداف انسانی او نتیجه داده است. این عجله و شتاب از اثربخشی سروده‌های سیاسی او کم می‌کند: «کوبا را در نیمه تابستان ۱۹۶۹ می‌توانی «هزاران شکر که نماندم و این روز را دیده» را نقاشی کنی؟ می‌توانی «ای حیف، ای حیف امروز در هاوانا به دنیا نیامدم» را تصویر کنی؟» (همان: ۳۱۰).  
«عابدین شکل دست‌ها را بکش/ دست زحمتکششان را، آهنگران را/ ... دستی پر از امید که چون واژه‌های «فیدل» در خاک حاصلخیز/ نیشکر می‌رویاند و آکنده از عسل می‌کند آن را» (همان: ۳۱۲).

ناظم گاهی با بیان و کلام طنز، خشونت‌ها و سخت‌گیری سیاسی حکومت‌های چپ‌اولگر و استعمارگر و برخورد دوگانه آن‌ها را با مضامین انسانی مثل عدالت، آزادی و حقوق بشر مورد نقد قرار می‌دهد.

### تبعید مخالفان

حکمت سالیان بسیاری از عمر خود را در خفقان سیاسی و نبود آزادی، در رنج و دربه‌داری و غربت و تبعید و دوری از وطنش گذراند. غم و اندوه دوری از وطن و غربت، از برجسته‌ترین

مفاهیم سروده‌های اوست. ناظم از ترس زندان و گرفتار شدن، سالیان بسیاری در بلغارستان، پراگ و مسکو در تبعید اجباری سپری کرد:

«کشورم، کشورم، کشورم/ نه کلاهی دوخته در تو برایم مانده/ نه کفشی که در خیابان‌های تو می‌رفت/ آخرین پیراهن‌ات نیز پاره‌پاره شد بر تنم/ پیراهنی از پارچه شیلر/ اکنون فقط در سپیدی موها/ در سکنه قلبم/ و در چین‌های پیشانی‌ام هستی کشورم/ کشورم/ کشورم» (حکمت، ۱۳۹۱: ۲۳۶)

ناظم به سبب اهداف سوسیالیستی که داشت، تمام عمرش را در ترس و گریز سپری کرد: «من به زندگی بدون آرامش عادت کرده‌ام/ و به مرگ بدون آن نیز، خو خواهم گرفت» (همان: ۲۴۷) او در سروده‌های با نام «توبیوگرافی» معتقد است: «بعضی‌ها انواع گیاهان را خوب می‌شناسند، برخی انواع ماهی‌ها را/ من انواع جدایی‌ها را» (همان: ۲۶۵) «چهار روز دیگر در مسکو هستم/ این جدائی هم، شکر خدا، تمام شد. من برمی‌گردم. این یکی را هم پشت سر می‌گذارم چون جاده‌ای باران زده/ بعد جدایی‌های دیگر خواهند رسید» (حکمت، ۱۳۸۶: ۱۲۹).

«ترن می‌رفت آن چنان که انگار هرگز نمی‌ایستد/ از غصه دق می‌کردم که سال‌های سال است در این ترن زندگی می‌کنم» (حکمت، ۱۳۹۱: ۶۱-۶۲).

خسرو گلسرخی و ناظم حکمت هر دو به بیان جنایت‌ها و بیدادگری‌های حاکمان ظالم ستمگر پرداخته‌اند. در این میان نگاه حکمت گسترده‌تر است و با تکیه بر اندیشه‌های ضدفاشیستی و ضدامپریالیستی همگان را به دوری از جنگ فرامی‌خواند و از تبعات مخرب جنگ سخن می‌گوید، گلسرخی با نگاه کمونیستی که دارد، به جز مسائل مطرح در ایران، به حمله آمریکا به ویتنام اشاره کرده است. ناظم حکمت طعم تلخ تبعید و دوری از وطن و سال‌های طولانی زندانی بودن را چشیده است، اما گلسرخی از آن‌جا که با این‌ها مواجه نشده، صرفاً به بیان ظلم و ستم حکومت پهلوی پرداخته و از جنایت‌های آنان در قبال مخالفانشان سخن گفته است.

### استعمارستیزی

در قرن گذشته، تهاجم استعمارگران به کشورهای ضعیف و غارت منابع مادی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ... آن‌ها واکنش‌های بسیاری را در پی داشته است. در این میان شاعران بیش از سایرین، هم‌قدم با افراد بی‌دفاع و مظلوم گام در مسیر مبارزات گذاشتند و به درد و رنج آن‌ها اشاره کردند.

گلسرخی بر مبنای عقاید کمونیستی که در برابر حمله آمریکا به ویتنام داشت، به سبب پیشگیری از نفوذ کمونیسم در ویتنام جنوبی از خود واکنش نشان داد. او در سرود «آوازهای پیکار» با بیان حمایت از چریک‌ها و مبارزان ویتنام شمالی و جبهه ملی آزادی‌بخش ویتنام جنوبی مشهور به ویت کنگ، ادعای میهن‌پرستی "وان تیو"، ژنرال جانی ویتنام و مزدور آمریکایی در ویتنام جنوبی را موزد انتقاد قرار داد و آمریکا را جهت بمباران کردن مردم و کشور ویتنام با بمب آتش‌زای ناپالم مورد نقد قرار داد:

«حتماً این را شنیده‌ای/ که «تیو» گفته است/ تا پای جان/ برای رهایی «سرزمین» اش/ با شما خواهد جنگید؟/ «ناپالم»/ با زبان بیگانه‌ست/ با درد تو بیگانه‌ست/ وقتی که تو فریاد می‌زدی/ من

در این دور / خیلی دور / صدای تو را شناختم / حتی صدای گلگدنت / در گوشم پیچید / او تنم  
لرزید / او سپس قلبم / گواه فاجعه‌ای دیگر بود» (همان: ۲۲۲ و ۲۱۷).

حکمت در شعرهای زیادی از نقش آمریکای امپریالیسم در ایجاد اختناق، شکنجه و وحشت  
مخالفان و انقلابیان در دولت‌های تحت نفوذ خود پرده برداشته است:

«فروودگاه / مستقبلین، دست‌ها روی شکم / باتون‌ها و جیب‌ها / دیوارهای زندان، کلانتری‌ها /  
طناب‌های آویخته از چوب‌های دار / و مأموران نامرئی در لباس شخصی / و پسر بچه‌ای نتوانست  
در برابر شکنجه مقاومت کند / و خود را از طبقه سوم سازمان امنیت به زیر انداخت / و اکنون  
آقای رئیس سازمان امنیت از هواپیما پیاده می‌شوند / از آمریکا برمی‌گردند / از مطالعات  
تخصصی» (حکمت، ۱۳۷۱: ۷۴-۷۳).

شاعر برای مهم جلوه دادن نقش آمریکا در سرکوب‌هایی با پشتوانه‌ی سیاسی در سرزمینش،  
تصویر فرمانده و ژنرال آمریکایی را با تعبیری هم‌چون «گردن‌افراخته» و «دست‌هایی همچون  
کارد قصابی، براق و پهن» بهره برده و برای ترسیم کردن سرسپردگی دولت‌ش در برابر  
دخالت‌های نابه‌جای آمریکا می‌گوید:

«در جلو، ژنرال آمریکایی گردن‌افراخته / و دست او کنار کلاه زر دوزی شده‌اش / مانند کارد  
قصابی، براق و پهن است / ... ژنرال ترک پانزده قدم عقب‌تر است چهره‌اش را نمی‌بینیم، در سایه  
است / شاید شرمگین ست، شاید خشمگین / سربازها را نگاه می‌کنم: / دندان بهم فشرده، نگاه‌ها  
تیز / چشم به زمین دوخته‌اند» (همان: ۷۵).

ناظم حکمت با مخاطب قرار دادن روزنامه‌های حکومت وقت ترکیه که او را خائن نامیده‌اند،  
می‌گوید: «اگر وطن چنگال ارباب‌هایتان باشد / اگر وطن حکومت چماق و باتون پلیس باشد / اگر  
وطن پایگاه‌های آمریکایی، بمب‌های آمریکایی و توپ‌های ناوگان آمریکایی باشد / من خائن به  
وطن هستم» (همان: ۱۶۰).

حکمت معتقد است: «امپریالیسم بلای جان انسان است و باید دیوارش را خراب کرد» او در  
شعر «آن دیوار» می‌گوید: «یک سر آن دیوار در چین زرد است چین چوب و قلاب سنگ / و  
یک سر دیگرش در نیویورک / که دستگاه‌های برقی دارد / و در هر بانکی سهیم است» (حکمت،  
۱۳۹۱: ۳۴)

البته گرویدن به سوسیالیسم حاکم بر شوروی و نقدهای تند و کوبنده بر ضد نظام سرمایه‌داری  
از جریان‌های حاکم شعر معاصر در نیمه اول قرن ۲۰ است و بیشتر اندیشمندان، روشنفکران  
و شاعران در کلام و رفتارشان به اندیشه‌ها و افکار مارکسیستی و سوسیالیستی تمایل دارد.  
حکمت، انگشت انتقاد خود را به سمت حکومت‌های استعمارگر به ویژه انگلیس و آمریکا نشانه  
گرفته است. «ای آسیا / چینی‌های تو خود را / با گیسوان بلند شان / - چون شمع‌های زرد - از  
تیرک رزمنده‌های آمریکایی / به دار می‌کشند و مأموران مستعمراتی بریتانیا / در بلندترین /  
قائم‌ترین / و پربرف‌ترین قله‌های هیمالیا / جاز می‌زنند / و پاهای پلشت خود را با ناخن‌های سیاه /  
در «گنگ» غوطه می‌دهند» (حکمت، ۱۳۸۵: ۳۵-۳۶).

شاعر در افکار پسااستعماری‌اش، فقط دغدغه ترکیه را ندارد بلکه به همه‌ی کشورهای شرقی که به گونه‌ای آشکار و پنهان استعمار شده‌اند، توجه نشان می‌دهد: «شرق / سرزمینی که بر خاکش / اسیران برهنه / از گرسنگی جان می‌دهند / سرزمینی که جز خود شرقی / از آن هرکسی است» (همان: ۳۴) «سال‌هایی شرق را پیش رو داریم / که دستمال خونینش را به سوی ما تکان می‌دهد / و اسبان سرخمان / ناف امپریالیسم را نعل کوب می‌سازند» (همان: ۴۰۹).

ناظم عقیده دارد که هر آن‌چه با ظلم و ستم و زور و چپاول و غارت دیگر ملت‌ها، ساخته شود، در نهایت نابود می‌گردد، چرا که این سنت الهی است: «من می‌گم خدا / شما به اش می‌گین طبیعت / آقاجون / یک منتقم / یک نیروی معنوی در جهان وجود دارد / اروپا با آه و ناله برپاشد / و از آه و ناله هم داره فرو می‌ریزه / از بنایی که با اشک چشم دیگران سرشته شده باشه / خیری به کسی نمی‌رسه» (حکمت، ۱۳۸۳: ۲۰۴).

ناظم در سرودی با نام (۱+۱=۱) از دیواری حرف می‌زند که امپریالیسم در اطراف شرق کشیده است. حکمت انگلیس، آمریکا، ایتالیا و فرانسه را از جمله مظاهر امپریالیسم دانسته و از دو ستانش که در جنب دیوار سرمایه‌داری مرده‌اند، سخن می‌گوید (حکمت، ۱۳۸۵: ۳۶۸-۳۵۸) اما با وجود این‌ها، او به پایداری، مقاومت و مبارزه بر ضد استعمار امید بسیاری دارد: «ما آنانییم که / قدم‌های ما را با قدم‌های حرکت تاریخ وفق داده‌ایم / درهم کوبنده امپریالیسم سست‌بنیان / و سازندگان فردا / ماییم» (همان: ۳۷۲).

«رشد سریع فاشیسم در آلمان و ایتالیا، خبر از فاجعه‌ای بزرگ می‌داد. مجلس ایتالیا به موسولینی، رهبر فاشیست کشور، اجازه حمله به حبشه (اتیوپی) امروز را داد». (حکمت، ۱۳۹۱: ۲۰) ناظم با الهام گرفتن از این رخداد سرودی با نام «نامه‌هایی برای تارانتابابو» می‌سراید. او در مقدمه‌ای بر این منظومه، می‌گوید: «دوستی ایتالیایی در بحبوحه جنگ دوم و زمان حمله موسولینی به حبشه، در اتاق مسافرخانه‌ای در رم، نامه‌هایی از مردی حبشی که پیش از او در آن اتاق بود و خطاب به همسرش تارانتابابو نوشته بود پیدا کرده و آنها را ترجمه کرده و برای ناظم فرستاده است. ناظم در قالب نامه‌های مرد حبشی به همسرش، یکی از دردناک‌ترین و زیباترین مرثیه‌های قومی مظلوم را، در برابر فاشیسم به نمایش گذاشته است» (همان: ۳۵۹).

«حیرت‌آور است تارانتابابو / برای کشتن ما در خاک خودمان / در انتظار بهار سرزمین‌مان هستند / حیرت‌آور است تارانتابابو / مرگ با پری از شکوفای بهاری / بر کلاه مستعمراتی‌اش / وارد کلبه‌هایمان خواهد شد» (همان: ۳۸۰-۳۸۱).

«دارند سر می‌رسند تارانتابابو / این راهیان کشتن و کشته شدن / با صلیب‌های حلبی چسبیده بر نوارهای خون‌آلود زخمشان / در رم بزرگ و دادگر / نرخ سهام بالا خواهد رفت / و بعد اربابان جدید / برای لخت کردن کشته‌هایمان / راه سرزمین ما را در پیش خواهند گرفت» (حکمت، ۱۳۹۱: ۳۸۵).

خسرو گلسرخی و ناظم حکمت هر دو به استعمارستیزی پرداخته‌اند.

### توصیف و ستایش شهدا و جانباختگان

بزرگداشت و تکریم مقام شهدا و مدافعان سرزمین، از مضامینی است که در سروده‌های شاعران پایداری دیده می‌شود. گذشتن از جان برای وطن، از مضامینی است که در سروده‌های گلسرخی دیده می‌شود. او که خود را یک میهن‌پرست عاشق ایران می‌داند، در شعر «من ایرانی‌ام» می‌گوید که حاضر است برای آزادی ایران از دست استبداد، جانش را فدا کند:

«باید که خاک من / از خون من / بنا گردد ... / بنای آزادی / بی‌مرگ و خون / کی میسر شد؟ / بیکار می‌کنم / می‌میرم / این است عشق من / می‌دانی / من ایرانی‌ام ...» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۸۶).

و در شعر «در سبزه‌های سبز» با فراخواندن میرزا کوچک خان به او می‌گوید که فرزندان انقلاب با الگو گرفتن از راه و رسم مجاهدان و مبارزان جنگل، اقدام به مبارزه با حکومت مرکزی کرده‌اند و در این راه آماده‌اند تا شهادت به پیش بروند، چرا که آن‌ها معتقد هستند که خاندان پهلوی با سرکوب و کشتار مردم و جنبش‌های مردمی و وابستگی کشور به بیگانگان، سزاوار نابودی هستند:

«و چشم‌های کوچک / باور نمی‌کند / اینک صدای او / در پیچ و تاب سرد سیاهکل / گل می‌دهد / در زیر پلک‌های خیس جنگل / در سبزه‌های سبز شمالی‌ام / کوچک، / یک نام یا صداست / آواره غم‌نشین / هر عصر می‌نوازد / آهنگ کهنه را / او با صدای نی‌لبکش / آن‌ها / برادرانم / گل‌های هرزه را / با خون خود / تطهیر می‌کنند» (همان: ۱۸۰).

گلسرخی در سرود «میرزا» از خدا می‌خواهد تا نام و یاد میرزا کوچک خان همواره پایدار و سرسبز باقی بماند. (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۲۳۷) در نمادگرایی رنگ سبز آمده است که این رنگ، از طبیعت آمده و نشانه‌ی رشد و بالندگی است. این رنگ آمیخته با اطمینان‌بخشی، تازگی، طراوت، بیداری، نیرو و توان، امیدبخشی و عمر طولانی است، رنگی است جاودانه (شوالیه، ۱۳۸۸، ج ۳: ۵۱۸-۵۱۷).

خسرو گلسرخی در قسمتی از شعرهایش نیز به ستودن مبارزان آزادی اقدام کرده و دلاوری، شجاعت، پایداری و شهامت آن‌ها را ستایش کرده است.

"بالام پاتاوانی"، "انام آبکناری"، "گل‌افزانی" و "سید چمنی" از جمله مبارزان و مجاهدان قیام جنگل بودند که گلسرخی در سروده‌هایش دلاوری، شجاعت، پایداری و شهامت آن‌ها تا پای جان را در مقابل ارتش رضاخان ستایش کرده است و آرزو دارد که نام و یاد آن‌ها همیشه زنده بماند:

«بالام، / بالام پاتاوانی / انام، / انام آبکناری / گمنام خفته به جنگل / در آن ستیز سرخ «ماکلوان» بر شما چگونه گذشت / که پوزخند حریفان / نشست / در میان رود سیاه اشک! / دست‌های ویرانگر / به جای خفتن بر ماشه / به سمت شما استغاثه‌گر آمد / بالام / بالام پاتاوانی / انام / انام آبکناری / بر تپه‌های «گسکره» / میان سنگرها / چه انتظار دور و شیرینی احاطه کرد شما را / که دلیر بی‌دلبر / شادمانه درو کردید بی‌وقفه / گرگان هرزه‌درا را ...»؟ (همان: ۱۵۴-۱۵۳)

«بی‌سایه‌سار جنگلی تو / این مجاهد سرسخت / در تهاجم دشمن / چگونه تواند بود؟ / ای دست‌های سبز «گل‌افزانی» / باید درخت بمانی ...» (همان: ۱۶۲).

«لیخند فاتحانه به لب داشت / در لحظه گرفتن رگبار ... / با «سید چمنی» جنگل چه کرد؟  
/ جنگل نکرد ویرانش / جنگل رفیق و همراه او بود / در ناگهان غروب دو چشمش / با پوکه‌ها چه  
گفت؟ / تنهایی «چموش» و «چوخا» / و چوبدستی «چوخا» و چوبدستی «توسکا» / با پوکه‌ها چه  
گفت؟ / تنهایی تفنگ و وطن / تنهایی مجاهد و جنگل؟ آن «سید خزه» / آخرین مجاهد جنگل  
بود ...» (همان: ۱۶۸-۱۶۷).

جوشیدن خون شهیدا و جاودانه بودن یاد و نام آنان در میان مردم به عنوان عاملی برای  
برانگیختن پویایی و حرکت جنبش‌های انقلابی مورد نظر گلسرخی نیز بوده است. او در شعر  
«خون لاله‌ها» با اظهار ناتوانی از زودودن خون بر خاک ریخته مبارزان و چریک‌ها، بر امتداد  
همیشه‌ی جنبش‌ها و قیام‌های مسلحانه در ایران تأکید دارد:

«جنگل! / باران بی‌امان شمالی / اگر بشوید خون / خون مبارزان، / این لاله‌های شکفته / در رنج و  
اشک‌ها / در برگ‌های سبز تو هر سال / زنده است» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۸۵).

سرود «سپیده فردا» نیز از جمله دیگر شعرهای گلسرخی است که بر ادامه‌دار بودن خون  
شهدای نهضت جنگل و جاودانه بودن شیوه و روش آن‌ها در مبارزه با استعمار و استبداد تأکید  
می‌کند. لازم به ذکر است که قیام میرزا کوچک خان جنگلی به وسیله‌ی ارتش رضا شاه در  
سال ۱۳۰۰ سرکوب شد، اما به اعتقاد شاعر، خون مبارزان جنگل پس از تار و مار شدن به  
وسیله‌ی ارتش هم‌چنان به جوشش خود ادامه داد و در انتهای دهه ۴۰ و بعد از عملیات  
سیاهکل، به الگویی برای عملیات‌های چریکی بر ضد خاندان سلطنتی بدل شد:

«جنگل سبز / این خون سرخ / جاری است / تا همیشه / در رگ‌های تپنده‌ی تو / تا سپیده فرداها»  
(همان: ۲۳۳).

گلسرخی در سرود «آوازهای پیکار» بر نقش پیروان در زنده نگه داشتن نام و یاد چریک‌ها و  
مبارزان شهید اشاره دارد. با این‌که حکومت کوشش بسیاری برای سرپوش نهادن یا پنهان کردن  
کشتارها و اعدام‌ها دارد اما جامه‌ی خونین قربانیان در بین مردم جابه‌جا می‌گردد و هر بار  
در هیئت مراسم چهلم به شهیدی اشاره شده و بر ضرورت گرفتن انتقام خون او تأکید می‌شود  
و بعد از آن با ترور و کشتار یکی از سران حکومت یا وابستگان به دربار، مردم به قدرت عمل  
مبارزان و چریک‌ها آگاه می‌شوند:

«آن‌ها هر روز تو را می‌کشند / می‌کشند / آن‌ها هر روز تو را / آن‌ها هر روز خون تو را / پاک  
می‌کنند / آن‌ها نمی‌دانند / پیراهن سرخ تو تن‌به‌تن / در میان ما خواهد گشت / ما تو را امروز با  
خون می‌نویسیم / ما تو را هر روز می‌نویسیم» (همان: ۲۰۳-۲۰۲).

مطالعه‌ی سروده‌های گلسرخی بیانگر آن است که او به سرودن شعر در رثای شهدا و یا اظهار  
ناتوانی برای مرگ نزدیکانش م‌شهور نیست و اگر شعری هم در رثای شهیدی سروده، اغلب بر  
جنبه‌ی هیجانی آن به گونه‌ای تأکید کرده است که عزاداری را برای شهدا از درجه اعتبار  
بی‌ارزش می‌سازد و در عوض از ادامه مسیر او، جاودانگی جنبش‌ها و اعتراضات و لزوم گرفتن  
انتقام خون شهدا سخن می‌گوید. سروده‌های شاعر در قسمت‌های ناتوانی حکومت پهلوی  
در سرکوب کردن اعتراض‌گران و جاودانگی شهدا، نمونه‌هایی از این گونه شعرهاست.



اما برای توضیح بیشتر مفهوم شهدا و شهادت در اشعار خسرو گلسرخی به شعر «آوازه‌های پیکار» اشاره کرد. با تحلیل این شعر دریافتیم که گلسرخی مراسم بزرگداشت میرزا کوچک خان و دیگر بزرگان و قهرمانان نامدار ایرانی مثل بابک خرم‌دین را جایگاهی برای نقد کردن حکومت پهلوی و تأکید بر میرنده بودن مستبدان و دیکتاتوران بدل کرده و بر این اساس به فراخواندن شخصیت‌های تاریخی مثل انوشیروان اقدام کرده است که با آن همه عظمت و شکوه افسانه‌ای هرگز نتوانست از مرگ رهایی یابد:

«تو هنوز در نی چوپانی / با همان فریاد / تو هنوز هم در راهی / با پرچم مشتهات / و سپاه آماده  
خشم / تو هنوز در نی چوپانی، / انوشیروان به جهنم نفرین رفت / اما تو جاودان و سرفراز ماندی  
/ آن روزها تو را سر بریدند / آن روزها تو را کوبیدند / بریدند / آویختند / تو متلاشی نشدی و خواهی  
گشت» (همان: ۲۰۵).

### انتقام و ادامه راه شهیدان

گلسرخی همراه با گرامی شمردن یاد و نام شهدا بر ضرورت گرفتن انتقام خون آن‌ها و ادامه دادن راه و روش شهدا تأکید داشت. او در سرود «جنگلی‌ها» گفته بود که مبادا به راحتی از مرگ مبارزان و راه آن‌ها گذشت و بر تنه‌ی درخت "راش" نوشت که این نیز بگذرد (همان: ۱۳۸). برخلاف آن باید با مبارزه، اسلحه و استقبال از شهادت به نبرد با قاتلان رفت و خون آن‌ها را به مجازات کارهای ناپسند و ظالمانه‌شان بر زمین ریخت (همان: ۱۹۹-۱۹۴). به این ترتیب، خون شهدا علاوه بر آن که موجب دامن زدن به انتقام‌ها می‌گردد باعث آگاهی و بیداری عموم مردم و عاملی در تکرار و تشدید راهپیمایی‌ها در جامعه خواهد گردید:

«با خون تو / میدان توپخانه / در خشم خلق / بیدار می‌شود ... / مردم / از آن سوی توپخانه، / بدین سوی  
سر زیر می‌کنند / نان و گرسنگی / به تساوی تقسیم می‌شود / ای سرو ایستاده / این مرگ توست  
که می‌سازد ... / دشمن دیوار می‌کشد / این عابران خوب و ستم‌بر / نام تو را / این عابران ژنده  
نمی‌دانند / و این دریغ هست اما / روزی که خلق بداند / هر قطره قطره خون تو / محراب می‌شود ...  
/ این خلق / نام بزرگ تو را / در هر سرود میهنی‌اش / آواز می‌دهد / نام تو، پرچم ایران، / خزر / به نام  
تو زنده است». (همان: ۱۱۵-۱۱۴)

خسرو گلسرخی به مفهوم شهید و شهادت اشاره کرده است، اما در سروده‌های ناظم حکمت اشعاری در این زمینه یافت نشد.

### امید به آینده و پیروزی نهایی حق بر باطل

یکی از جلوه‌های پایداری، القای امید به آینده و پیروزی بر ظلم و جور است. در حقیقت موتور محرک انقلاب‌ها امید به آینده‌ی بهتر و از بین رفتن حکومت ظالمان و جباران است. بر همین اساس، شاعران همواره در تلاش هستند تا با بهره بردن از شور و حرارت حرکت‌های مردمی، فرداهای روشن را نوید دهند تا روحیه‌ی انقلابی را در میان مردم مظلوم و رنج‌دیده زنده نگه دارند.

گلسرخی در شعری با نام «با این غرور بلندت» از مردم خواستار این است تا خود را هم‌چون باغی سرسبز و با درختانی سر به هم فرو برده بدانند تا بتوانند باور اتحاد، توانمند بودن و زایایی

را در خود ایجاد و تقویت کرده و بر دشمنان حمله برند. شاعر برای شب، معانی و مفاهیم خواب، نگرانی و ترس، فریب، فساد، تاریکی، مرگ، و برجسته‌تر از همه زوال و نابودی (شوالیه ، ۱۳۸۵، ج ۴: ۲۹-۳۰) را در نظر دارد و به انسان‌ها وعده می‌دهد که حکومت پهلوی با طلوع سپیده نابود می‌گردد و این امر به اعتماد مردم نسبت به توانمندی‌هایشان وابسته است: بگو / که ما باغی ایم / باغی چنان بزرگ و سبز / ... همراه خوب من / بگیر دست مرا / تا قلب شب بشکافیم / او با ردای سپیده / به رقص برخیزیم» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۶۷-۶۶).

گلسرخی از پیروزی در فردایی سخن می‌گوید که دیگر استبداد نیست. او در شعر «آوازهای پیکار» پیش‌بینی کرده است که در فردایی که چندان دور نیست، حکومت پهلوی با سلاح مبارزان، رزمندگان و جانفشانی انقلابیان راه آزادی و به لطف خون مبارزان و چریک‌ها به پایان می‌رسد:

«می‌رویم فتح کنیم فردا را / او خورشیدی خواهی گشت / بر فراز دیوارهای سیاه / همیشه خوش آفتاب، همیشه بی‌غروب / نفرین تو تکرار خواهد گشت / با گوشت و گلوله و مرگ / همسان یک شکوفه، یک گل / خواهی شکفت / با پرچم مشتهات / در میان دیوارهای سیاه» (همان: ۲۰۷). در آن روزگار ما به دنیا خواهیم گفت که در نهایت به خورشید رسیدیم؛ خورشیدی که منبع نور و گرماست و زندگی می‌بخشد. (شوالیه ، ۱۳۸۸، ج ۳: ۱۱۷) این مفهوم با مضامین و اهداف ذهنی شاعر مثل عدالت، آزادی، رهایی، صلح و دوستی، عشق، مهربانی و امید به آینده‌ای درخشان مرتبط است، اما این اهداف فقط در صورت سقوط نظام حاکم مستبد رشد کرده و به شکوفایی خواهند رسید:

«و بگوییم به دنیا، به فریاد بلند / عاقبت دیدید ما صاحب خورشید شدیم / او منم شاد از این پیروزی / به «حمیده» روسری خواهیم داد / تا که از باد جدایی نهراسد / او نگوید چه هوای سردی است / حیف شد مویم کوتاه کردم» (همان: ۵۴).

سرود «خاکستر» نیز هم‌چون شعرهای پیشین گلسرخی احتمال سرنگونی رژیم پهلوی و پیروزی انقلاب را پیش‌بینی کرده است. شاعر برای نشان دادن تصویری واضح از ضعف و ناتوانی رژیم پهلوی در مقابل جنبش‌های انقلابیان و مبارزان از نماد پنجره که مسیری به سمت آزادی است و خاکستر که ارزش آن معادل تفاله است، استفاده کرده. پنجره با دست روشنگر مبارزان و انقلابیان باز می‌شود و پس از آن با وزیدن هوای تازه و مطبوع در کشور، حکومت بی‌پایه و اساس پهلوی مانند خاکستری در هوا به چرخش درمی‌آید:

«دستی به سپیدی روز / پنجره را گشود / اکنون / خاکستر شب را / باد در کوچه می‌برد». (همان: ۱۸۷).

در سروده‌های خسرو گلسرخی، امید به آینده‌ای روشن دیده می‌شود، اما در سروده‌های ناظم حکمت اشعاری در این زمینه یافت نشد.

## آزادی و آزادی

آزادی و آزادی خواهی از مفاهیم ارزنده‌ای است که هر فردی برای آن احترام بسیاری قائل است و از آن حفظ و حراست می‌کند و اگر دیگری در پی آن باشد که این موهبت خدادادی را از او بگیرد، در مقابلش ایستادگی می‌کند و تا پای جان برای حفظ آن می‌جنگد.

مطالعهٔ سروده‌های گلسرخی بیانگر آن است که محقق شدن آزادی در سروده‌های او با شکست رژیم پهلوی از مبارزان انقلابی در پیوند است. شاعر در شعر «سفر»، زندگی حقیقی را در ورای زنجیرهای ظلم و جور می‌جوید؛ مکانی که کبوترهای صلح از قفس‌های زنگ زده‌رها می‌شوند، (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۷۹) اما رسیدن به این آزادی فقط با فدا کردن جان مبارزان فدایی خلق ممکن می‌گردد:

«نم‌نم باران / با خون ما / شهر آزادی را / می‌سازد ... / نم‌نم باران / با خون ما / شهر فرداها را / می‌سازد ...» (همان: ۱۸۹).

گلسرخی در شعر «دامون ۴» معتقد است که قیام‌های مسلحانه در برابر شاه و رژیم پهلوی بدون حمایت عامه‌ی مردم به جایی نمی‌رسد. این سروده، از جمله آخرین شعرهای شاعر و در خطاب به پسرش "دامون" است که در دی ماه سال ۱۳۵۲ و به موقع زندانی بودن در زندان اوین آن را سروده است. بر اساس مضمون این شعر، آزادی و جان هر دو هدیه‌ها ارزنده‌ای هستند که شاعر آن‌ها را به یادگار برای فرزندش نهاده است:

«خون ما، / در رگ‌ها می‌جو شید / زندگی معنا داشت / دامونم / جنگلی کوچک من / دست ما / با دست مردم / گل می‌داد / دست ما / بی‌دست مردم / اویران می‌شد / قلب ما / از رنج مردم / غمگین می‌شد / عشق ما، / با مردم معنی داشت / صف به صف سرنیزه / صف به صف دشمن / اما / با عموهای تو، ما یک فدایی بودیم / تا که ایران تو آزاد شود ... / بهترین هدیهٔ ما / جان ما / بهترین هدیه برای تو دامون! / آزادی» (همان: ۱۷۰-۱۶۹).

گلسرخی در سرود «سفر» به دوست و همراه خود گفته است که باید به مکانی سفر کنیم که جنگی در آن نباشد، جایی که نیاز نباشد زندگی را صرف خشونت‌ها و زد و خوردها کرد:

«من تو را تا جایی خواهم برد / که صدایی از جنگ / لحظه‌ها مان را زایل نکند» (همان: ۷۸).

ناظم، سخت، به شعر و ادبیات متعهد پایبند است. بیشترین تعهد، نزد او، تعهد به «عشق و صلح و آزادی» است. او برای شعر، یک رسالت انسانی و جهانی تعریف می‌کند:

«به زردی موهام نگاه نکنید / من آسیایی هستم / به آبی بودن چشمانم نگاه نکنید من آفریقایی هستم ... / در سرزمین من شعرها می‌تواند به پرچم بدل شود عین سرزمین‌های شما / برادرانم / شعرهای ما باید بتواند به گاو لاغر و نحیف بسته شود و زمین را شخم کند باید بتواند در شالیزارها / تا زانو در باتلاق فرو رود / باید بتواند همه چیز را ببرد / باید بتواند همه نورها را بچیند / باید بتواند بر سر راه‌ها بایستند / مانند سنگ‌های کیلومتر شمار، شعرهای ما / باید بتواند دشمن را که نزدیک می‌شود پیش از همه ببیند / باید بتواند در جنگل بر تام‌ها بکوبد / تا آن زمان که در جهان یک سرزمین اسیر و یک انسان اسیر باقی بماند / و در آسمان یک ابرامی / و

شعرهای ما باید بتواند هر آنچه دارد از جان و مال و فکر و اندیشه در راه آزادی بزرگ بدهد»  
(حکمت، ۱۳۷۱: ۱۳۵-۱۳۴).

ناظم درباره‌ی تمام آزادی‌خواهان دنیا احساس دل‌بستگی و تعهد دارد و خود را در سرنوشت انسانی‌شان سهیم می‌داند: «اسپانیا جوانی ماست / اسپانیا گل خونینی است شکفته بر سینه هامان ... / اسپانیا سرنوشت همه ماست» (همان: ۱۴۴-۱۴۵).

حکمت معتقد است: «تقریباً چهل سال از شصت سال عمرم را شعر نوشتم؛ در خانه، کوچه، زندان، ترن و هواپیما در خیلی از این شعرها، انسان‌ها به خاطر صلح و برای به دست آوردن استقلال ملی و مقابله با هجوم امپریالیسم به مبارزه دعوت شده‌اند» (حکمت، ۱۳۹۱: ۳۳).

برای شاعر، عشق همیشه با آزادی و وطن معنا می‌یابد، او هیچ‌وقت، تنها به خوشبخت شدن خودش فکر نمی‌کند، بلکه خوشبختی و عشقش را در پناه عشق و صلح و آرامش و رهایی هم‌میهنانش و دیگر انسان‌ها می‌یابد. در شعرهای حکمت، عشق، همیشه با سرزمین و تعهدات انسانی و اجتماعی در هم آمیخته است. ناظم حکمت از این جهت با پابلو نرودا و محمود درویش قابل مقایسه است: «یک دانه‌ام / بنا نبود / ما تنها از خودمان حرف بزنیم / جهان هست / کشورمان هست / گرسنگی، مرگ / حسرت / و امید پیروزی نیز ...» (همان: ۵۲۹).

خسرو گلسرخی و ناظم حکمت هر یک به زعم خود به مفهوم آزادی پرداخته‌اند.

## وطن

عشق به وطن از ویژگی‌های برجسته‌ی سروده‌های پایداری است و شاعران این عرصه، با تکیه بر شعر خود به دفاع از سرزمین مادری خود می‌پردازند.

گلسرخی در شعر «من ایرانی‌ام» با سرافرازی از ایرانی بودن خود و عشق و محبت به سرزمینش حرف می‌زند (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۸۶). او در شعر «آوازهای پیکار» می‌گوید که به عشق ایران نفس می‌کشد و قلبش به عشق ایران می‌تپد:

«وطن را / تو سخت به جان / دوست می‌داری / از قضای روزگار / من هم / انفسم / جز در هوای  
وطنم / می‌گیرد / او تپش‌های مرتعش / قلبم / جز در وطن / جز در میان مردم / در سینه / منظم  
نمی‌تپد» (همان: ۲۱۰-۲۰۹).

حکمت که سالیان زیادی را دور از سرزمینش زندگی کرده است، علاقه و محبت زیادی به سرزمینش دارد. در آمیختن تصویرهایی از وطن، سرزمین، خاک و معشوق با همدیگر، از جمله خصوصیات سروده‌های ناظم است؛ موارد برجسته‌ای از این‌گونه تصاویر را می‌توان در شعر شاعرانی هم‌چون برتولت برشت، محمود درویش، پابلو نرودا و احمد شاملو می‌توان دید. در آمیختن وطن با عشق چنان توانی به شاعر داده است که او را قادر ساخته حتی بر مرگ فائق آید: «لباسی را که در نخستین دیدارمان به تن داشتی / بیوش / خود را زیبا کن / بر موهابیت اطلسی بزن / آن را که در نامه فرستاده بودم / و پیشانی باز و سفید و بوسه خواست را بلند کن / امروز؛ نه ملال نه اندوه / امروز؛ محبوب ناظم حکمت باید که زیبا باشد / چونان پرچم انقلاب» (همان: ۱۱۸).

به این ترتیب ادبیات عاشقانه و غنایی در سروده‌های حکمت از مرزهای بدنی، گذشته و به مرزهای میهنی رسیده است. معشوق او، هم‌چون یک هم‌رزم و مبارز سیاسی همیشه با اهداف انسانی و ملی شاعر همراه است؛ او گاهی در جسم یک معشوق، درد و رنج زندان را از ذهن و ضمیر او می‌زداید. حکمت، با مخاطب قرار دادن معشوق از دردها، رنج‌ها و آرزوهای خود می‌گوید؛ وجود او، رنگی از احساس، عاطفه و امید به اهداف اجتماعی و سیاسی شاعر می‌زند و صورت کربه غاصبان را وحشتناک‌تر نشان می‌دهد:

«آن‌ها دشمنان امیدند؛ عشق من / دشمنان زلالی آب / و درخت پرشکوفه / دشمنان زندگی در تاب و تب / آن‌ها برچسب مرگ بر خود دارند / دندان‌های پوسیده و گوشتی فاسد / بزودی می‌میرند و برای همیشه می‌روند / آری عشق من / آزادی / نغمه خوان / در جامه نوری / بازو گشاده می‌آید / آزادی در این کشور» (همان: ۱۱۹).

محبت و عشق هنگامی برای حکمت، تقدس دارد که این عشق به آزادی و اجتماع تعهد داشته باشد: «چه زیباست اندیشیدن به تو / در میان اخبار مرگ و پیروزی / در زندان / زمانی که از مرز چهل سالگی می‌گذرم / چه زیباست اندیشیدن به تو / به دستانت روی پارچه‌ای / به موهایت، نرم و ابریشم گون / چون خاک محبوبم استانبول ... چه زیباست اندیشیدن به تو / نوشتن درباره تو / به پشت خوابیدن در زندان و به خاطر آوردن تو ... / باید از چوب / جعبه‌ای / حلقه‌ای / چیزی برایت بسازم / و سه متر ابریشم نرم برایت ببافم / آنگاه بالا بپریم / از میله‌های پنجره آویزان شوم / و آنچه را که برایت می‌نویسم / به آبی زلال آزادی فریاد زنم» (حکمت، ۱۳۹۱: ۱۲۵).

حکمت هنگامی که در زندان است با توسل به مبارزه خاموش و با بهره بردن از اسلحه‌ی شعر و بهره بردن از موتیف محبت و عشق، هرگونه خشونت و اندوه جانکاه را کنار می‌نهد: «پسرمان مریض است / پدر، زندان / سرت بر دستانت سنگینی می‌کند / سرنوشت ما؛ سرنوشت دنیا است / روزهای بهتری خواهند داشت این مردم / پسرمان بهتر خواهد شد / پدرش؛ از زندان بیرون خواهد آمد / چشمان طلایی تو لبخند خواهد زد / سرنوشت ما؛ سرنوشت دنیا است» (همان: ۱۲۹).

ناظم در زندان، قدرت عشق و خودنمایی‌های زیبای معشوق را در عشقی بنامتر تحت عنوان وطن و سرزمین در هم آمیخته است، تا به این ترتیب فضای رنج‌آور زندان را بی‌ارزش بداند: «شوخی‌نگیر حرفم را / تعجب نکن / در زندان توانی دیگر یافته‌ام / توانی شاید نه به اندازه دوست داشتن تو / اما نزدیک به آن / ... هر دو می‌دانیم عشق من / چگونه برای خلقمان بجنگیم / و چگونه دوست بداریم / اندکی بهتر / روزبه‌روز ژرف‌تر» (حکمت، ۱۳۹۱: ۱۱۴-۱۱۳).

در سرود پایین که دو اپیزود دارد، حکمت روایتگر درد و رنج غربت و مسأله تبعید است:

«در رستوران «آستوریا»ی برلین / دختر پیشخدمتی بود / دختری مانند قطره نقره / از بالای سینی‌های انباشته سنگین به روی من لبخند می‌زد / به دختران سرزمین از دست رفته‌ام شباهت داشت / اما نمی‌دانم چرا / گهگاه زیر چشمانش کبود می‌شد / قسمت نشد / و هرگز نتوانستم سر میزهایی که او خدمت می‌کرد بنشینم / حتی یکبار هم سر میزهایی که من خدمت می‌کردم ننشستم / مرد میان سالی بود / و به گمانم مریض هم بود / پرهیز غذایی داشت

می دانست که چطور غمگنانه چشم به صورتم بدوزد/ اما آلمانی نمی دانست/ سه ماه روزی سه بار آمد و رفت/ بعد ناپدید شد/ شاید به مملکتش بازگشته است/ و شاید پیش از آنکه بازگردد مرده است» (حکمت، ۱۳۹۰: ۱۲۰-۱۲۱).

در اپیزود نخست شعر، از دختر خانم پیشخدمتی در رستورانی در برلین حرف می زند. دختری که هم چون «قطره نقره» معصوم و پاک است. لبخند آن دختر، تداعی گر دختران سرزمین شاعر هستند. اما میان شاعر و آن دختر، هیچ سخنی رد و بدل نمی گردد و این مسأله، احساس تنهایی شاعر را می افزاید.

در اپیزود دیگر شعر، مخاطب جابه جا می شود و شعر از زبان دختر خدمتکار بیان می گردد. او از پیرمردی میانسال که غمگین، تنها و بیمار به نظر می رسد حرف می زند و می گوید که آن پیرمرد سه ماه است که هر روز به رستوران آن ها مراجعه کرده و هر دفعه با غم و اندوهی بسیار به چهره ی دختر نگاه می کند، اما نمی تواند آلمانی حرف بزند.

شخصیت ها در این شعر، بدون برقرار کردن هیچ گونه ارتباط کلامی و صرفاً با نگاه کردن، از غم و درد انسانی حرف می زنند. در این شعر، بدون شکایت مستقیم شاعر از این تبعید جانکاه، فضای غم آلود و سکوت سردی که بر شعر حاکم است، تبعید را به عنوان آشکارترین جلوه ی خشونت سیاسی محکوم می کند؛ این خصوصیت هر شعر اصیل و مدرنی است که پیامش را به گونه ای غیرمستقیم بیان می کند و برای اشاره به مضمون و محتوا، بیشتر به سراغ عینیت می رود تا ذهنیت. شخصیت ها در این شعر به صورت درونی گفت و گو می کنند و هر کدام در خلوت خویش، با خود حرف می زنند. این گفت و گوها، مخاطب را تا مرز قضاوت کردن به پیش می راند، اما قضاوت نهایی را به خواننده واگذار می کند.

این گفت و گو، رابطه ی عاطفی و درک متقابل که میان راوی و دختر خدمتکار انجام می شود، صورت می گیرد، مضمون و محتوای انسانی شعر را از مرز یک سرود شخصی و حتی ملی بالاتر برده و به یک سرود جهانی تبدیل ساخته است. این خصوصیت ناظم حکمت است که به صورت آگاهانه در بسیاری از شعرهایش، پیام، محتوا و فضای شعرش را جهانی می کند. خسرو گلسرخی و ناظم حکمت هر دو در زمینه ی وطن شعرهای متعددی سروده اند.

### بی هویتی و ناکارآمدی و بی تفاوتی حاکمان

شاعران پایداری، هر زمان که بی توجهی حاکمان و مدعیان حقوق بشر را به مردم مظلوم و ستمدیده می بینند، زبان به اعتراض می گشایند.

گلسرخی در شعر «افزوده ای بر جنگلی ها» با پیروی کردن از سبک و شیوه ی شعر جنگل (شعر سیاهکل)، از افرادی انتقاد کرده است که با فراموش کردن قدرت و توان نظامی مبارزان جنگلی و چریک ها، از شاه ترسیده اند و پیروز شدن قیام برضد او را غیرممکن می دانند. گلسرخی آن ها را افرادی واخورده می داند و هر کلامی که به مدارا با شاه و سکوت در مقابل او اشاره دارد، یاوه می داند:

«گویی درخت های «سیاهکل»/ تا دشت و شهر ریشه دوانده ست / که غرش سلاح و جوشش خون شهید/ هر دم فزون می گیرد/ بذری که کوچک و عمو اوغلی پاشیدند/ اکنون نهال می شود/ اکنون

نهال‌ها ... اینگر که کوه و شهر / شبشب آذین می‌گردد / با قامت بلند بیا خاستگان / و اخوردگان / گفتند یاوه: / جانی جبار با صد هزار گز مه و خنجر مسلح است / جز صبر و انتظار، رهی نیست ...» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۴۲-۱۴۱).

شاعران برای رهایی از ورطه‌ی تاریک حاکم بر جامعه راهی جز توسل به نمادهای گوناگون ندارند. بر همین اساس، آن‌ها برای بیان غیرمستقیم افکار، اندیشه و احساساتشان، به استفاده از نماد روی می‌آورند.

گلسرخی در قطعه «تکه‌ای از یک شعر» سرزمین ضحاک، شاه جنایت پیشه، را نفرین کرده و برای ویرانی آن دعا می‌کند. شاعر که خود شاهد و ناظر اعدام و کشتار معترضان و راهپیمایان است، از خدا می‌خواهد، سرزمینی که به وسیله‌ی حکومت پهلوی آبادان شده است، ویران کند:

«هر آنچه ساختند / از خشت خشت / ویران باد ... / ای لاله‌های میهن من / گلگونه‌های فسرده، / گو بی شما / تاریخ را هر آن چه بسازند / ویران باد / آبادی ضحاک ویران باد ...» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۰۶-۱۰۵).

ناظم حکمت، دولت عثمانی را که پو ش‌شی ایدئولوژیک دارد و با عنوان‌هایی هم‌چون مبارزه با کمونیسم، حقوق مشروع و برحق شهروندان خود را ندیده گرفته است، مورد انتقاد قرار می‌دهد:

«سلیم / به بیست و پنج قروش برای چارده ساعت را ضی نشد / گفت: پنجاه قروش، ده ساعت / کارگران دیگه هم، همین نظر رو داشتن / این به فکر عمیق فلسفی نیست / اما فکر خطرناکیه / و پلیس نیز بی‌درنگ به عده را بازداشت کرد / ده نفر را به اداره پلیس بردند: / چارزن، شش مرد / سردهسته‌ها را و سلیم کمونیست را / حال آنکه سلیم کمونیست نبود / حتی نمی‌دانست که کمونیسم چیست / اون فقط هجده سال داشت و به جای بیست و پنج قروش، پنجاه قروش می‌خواست / و به جای چارده ساعت، ده ساعت» (حکمت، ۱۳۸۳: ۲۵۸-۲۵۹).

در سروده‌های خسرو گلسرخی و ناظم حکمت، شعرهایی مبنی بر بی‌کفایتی حاکمان سرزمینشان آمده است.

### دعوت به مبارزه

مبارزه و پایداری از عناصر مهم شعر مقاومت است. دعوت به مبارزه و ایستادگی در مقابل ظالمان و جباران از موضوعاتی است که شاعران پایداری از آن استقبال می‌کنند و مردم را نیز به آن تشویق می‌کنند.

گلسرخی به عنوان یکی از سرآمدان شعر چریکی در شعرهایش مردم و مبارزان را به مقابله و رویارویی با خشونت حکومت دیکتاتوری پهلوی فرامی‌خواند. او با ستودن تفنگ و شیوه‌ی مبارزات مسلحانه، از همراهان خود با عنوان پیغام‌بران طبقه کارگر و پایبندان به آیین جنگ و شهادت یاد کرده و از آنان خواستار گرفتن انتقام خون شهدای انقلاب از قاتلان و جباران رژیم پهلوی است:

«باید تیر دیگری برداشت / باید با گلوله درآمد / این که اینک قطره / قطره / قطره / جاری است / بر بام‌های ناشناس، در معابر بی‌نام / این خون متلاشی و جوان رفقااست / ای صمیمی‌ترین آغاز / ای تیفنگ، ای وفادار / یار باش / برویم فتح کنیم فردا را ... / امروز... اما امروز / می‌دانی پایگاه کجاست؟ / امروز از کدامین سنگر آتش می‌شود / ماشه‌های این صمیمی‌ترین پیکار ... / آن‌جا که تیر عدالت ما / خون‌نگارست / آن‌جا که تیر عدالت ما / این سگ‌های ناپاسبان را / در میان آیه‌های خونین انتقام / زوزه برآرد / ای برادر مردی و میدان / آه بگو ببینم آیا / پایگاه کجاست؟ / امروز مرگ را به کجا می‌بریم / امروز کدامین سگ ناپاسبان را ...؟ / ما میان آتش و خون پروردیم / این دست‌هامان را بنگر / ما همانیم / همان رسولان عریان رنج / با آیین گوشت و گلوله و مرگ / این دست‌هامان را بنگر / ما همانیم» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۹۵-۱۹۳).

گلسرخی در شعر «صبح» نیز با تأثیر پذیرفتن از مبارزات چریک‌های دهه پنجاه میلادی، خواستار از میان رفتن کامل حکومت پهلوی با بهره بردن از راهبردی خشونت‌بار است. اما در این مسیر پیش از اقتدا به چگوارا، به راه و رسم شخصیت‌های اساطیری و قهرمانی ایران مثل کاوه آهنگر دل بسته و از آن‌ها الگو می‌گیرد:

«چنان کاوه درفش کاویانی را به روی دوش اندازیم / جهان ظلم را از ریشه سوزانده، جهان دیگری سازیم / نهال دشمنان را تیغ‌ها باید / که از بن بشکنند، نابودشان سازد / ما باید برافروزم آتش را، / بسوزانیم دشمن را، / که شاید هم‌ره دودش رود بر آسمان شیطان / او یا همراه بادی او شود دور از زمین ما» (همان: ۵۱-۵۰).

گلسرخی در شعر «تو»، چریک‌های فدایی خلق را که بر ضد رژیم پهلوی مبارزه می‌کنند، هم‌چون دنیایی سراسر چشم و جنگلی سرتاپا بیداری دانسته است که ساواکی‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانند آن‌ها را غافلگیر کنند:

«دشنة دژخیمان نتواند هرگز / کاری افتد از پشت، / تن تو دنیایی از چشم است / تن تو جنگل بیداری‌هاست / قیامت / ندارد قدرت / خواب را خاک کند در چشمت / دشنة دژخیمان نتواند هرگز / کاری افتد از پشت / تن تو / دنیایی از چشم است» (همان: ۶۹-۶۸).

گلسرخی با تبعیت از مرام چریکی، خود را به عقابی بلندپرواز تشبیه می‌کند که نه تنها میانه‌ای با خستگی، سازش و فرود ندارد، (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۲۹) بلکه با مشت‌های آماده آتش (همان: ۲۰۱) در اندیشه برپایی آتشی فراگیر بر علیه نظام سلطنتی و شهادت در راه آزادی خلق ایران است و این‌گونه دیگران را به همراهی با خود تشویق می‌کند:

«نه آن‌که فکر کنی سرد است / که من / در تهاجم کولاک / یک‌جا تمام هیمة‌های جهان را / انبار کرده‌ام / پشت خانه‌ام / در تفکر یک باغ آتشم / به‌تنهایی» (همان: ۱۷۱).

گلسرخی به سبب ایجاد فضای ضد حکومتی در کشور، به خصوص بعد از عملیات چریکی سیاهکل و هم‌چنان با الگو گرفتن از قیام فراموش شده‌ی میرزا کوچک خان جنگلی، رژیم پهلوی را به اقدامات مسلحانه‌ی بیشتری تهدید کرده است. شعر جنگل (شعر سیاهکل)، بخشی از شعر چریکی است که در ستایش از چریک‌های جنگل، بدون محدود شدن به مبارزان سیاهکل سروده شده است، چرا که قبل از ماجرای سیاهکل، شاعرانی مثل سیاوش کسرای،



سعید سلطان پور، خسرو گلسرخی و جعفر کوش آبادی با تأثیر گرفتن از نبرد جنگلی مبارزان بولیوی، چگوارا را در شعرهایشان ستوده‌اند؛ توجه متفکران انقلابی به مبارزات چریکی در جنگل بدان میزان بود که نام و یاد میرزا کوچک خان جنگلی که تقریباً به فراموشی سپرده شده بود، مجدداً بر زبان‌ها جاری شد. به این ترتیب، با ماجرای جنگل و کشتار و اعدام مبارزان چریک بود که شعر سیاهکل به عنوان قسمتی از شعر چریکی فراگیر شد و شکلی رسمی یافت و یک دهه از شعر سیاسی معاصر ایران را فراگرفت (یوسف، ۱۳۶۵: ۲۸).

گلسرخی شعر «خون لاله‌ها» را با الگو گرفتن از مبارزات چریکی جنگلی گفته است. شاعر در این شعر ادعایی تهدیدگونه دارد که نگاه ساکت و سرد مردم طلایه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه بر ضد شاه است. او عقیده داشت که این انقلاب رژیم پهلوی را در خود فرو می‌برد:

«گل‌های وحشی جنگل / اینک به جست‌وجوی خون شهیدان نشستند / جنگل! / کجاست جای قطره‌های خون شهیدان؟ / آیا / امسال خواهد شکفت این لاله‌های خون؟ / امسال / سال دست‌های جوان است / بر ماشه‌های مسلسل / امسال / سال شکفتن عدالت مردم / امسال / سال مرگ دشمنان و هرزه‌درایان / امسال / دست‌های تازه‌تری شلیک می‌کنند / جنگل! / پیراهن محافظ در ستیز خلق / آوازهای خونین / امسال زمزمه ماست / اما، در چشم ما / نه ترس و نه گریه، / خشم بزرگ خلق / در هر نگاه ساکت ما / شعله می‌کشد (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۸۵-۸۳).

مطالعه موردی سروده‌های گلسرخی بیانگر آن است که این شاعر قسمت زیادی از سروده‌هایش را به موضوع فاصله طبقاتی، تبعیض‌های اجتماعی و مصادره زحمت طبقه رنجبر به نفع طبقه گنج بر اختصاص داده است. هدف او از این سروده‌ها دعوت همگان به قیام بر علیه رژیم پهلوی و از میان برداشتن تبعیض‌هاست. به عنوان مثال او در شعر «تساوی» از نوجوانی سخن می‌گوید که در کلاس درس ریاضی و در مقابل ادعای منطقی معلمش که یک را با یک برابر دانسته است از جای برمی‌خیزد و تساوی یک با یک را براساس تضادهای طبقاتی رد می‌کند. دانش‌آموز با گفتن از استعمار طبقه کارگر توسط اربابان و سرکوب عوام توسط خواص صاحب قدرت، معلم خویش را وادار می‌کند که بر تخته سیاه کلاس بنویسد یک با یک برابر نیست:

«معلم / تساوی را چنین بنوشت: / «یک با یک برابر هست» / از میان جمع شاگردان یکی برخاست، / همیشه یک نفر باید بپا خیزد / به آرامی سخن سر داد: / تساوی اشتباهی فاحش و محض است / معلم / مات بر جا ماند. / و او پرسید: / اگر یک فرد انسان واحد یک بود آیا باز / یک با یک برابر بود؟ / سکوت مدهشی بود و سؤالی سخت / معلم خشمگین فریاد زد: / آری برابر بود / او با پوزخندی گفت: / اگر یک فرد انسان واحد یک بود / آن‌که زور و زر به دامن داشت بالا بود / او آن‌که / قلبی پاک و فاقد زر داشت / پایین بود / اگر یک فرد انسان واحد یک بود / آن‌که صورت نقره‌گون، / چون قرص مه می‌داشت / بالا بود / او آن‌که سیه‌چرده که می‌نالید / پایین بود / اگر یک فرد انسان واحد یک بود / این تساوی زیر و رو می‌شد / حال می‌پرسم یک اگر با یک برابر بود / نان و مال مفت خواران / از کجا آماده می‌گردید؟ / یا چه کس دیوار چین‌ها را بنا می‌کرد؟ / یک اگر با یک برابر بود / پس که پشتش زیر بار فقر خم می‌شد؟ / یا که زیر ضربت شلاق له می‌گشت؟ / یک اگر

با یک برابر بود / پس چه کس آزادگان را در قفس می‌کرد؟ / معلم ناله‌آسا گفت /: بچه‌ها در  
جزوه‌های خویش بنویسید: / یک با یک برابر نیست» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۲۸-۱۲۶).

گلسرخی در شعری دیگر به نام «آوازهای پیکار» به نظام ارباب و رعیتی حمله می‌برد؛ او درباره  
کشاورزی سخن می‌گوید که تمام عمر به کشت و کار پرداخته و ثمره یک عمر کارگری او چند  
تکه نان بیات در سفره است زیرا بر اساس قوانین جابرانه و ظالمانه حق اربابی، محصول هر ساله  
او توسط ارباب مصادره می‌شود و به این ترتیب توان تهیه غذایی مناسب و امکان رونق زندگی از  
کشاورز سلب می‌شود. در واقع او با این‌گونه سروده‌ها در تلاش است تا همگان را به قیام علیه  
رژیم پهلوی دعوت کند:

«من برزیگری را می‌شناختم / که هفتاد سال تمام زندگی کرد / او هفتاد هزار بار / زمینش را / با دو  
گاواهن / اشخم زد / او هفتصد و هفتاد و هفت من / بذر پاشید / ولی فقط و فقط / هفت من نان  
کپک‌زده در سفره داشت» (همان: ۲۲۱).

گلسرخی بعد از آن که به آتش اختلافات طبقاتی دامن زد در قطعه ادبی «دشمن و خلق» خواهان  
براندازی نظام سرمایه‌داری متکی به غرب در ایران می‌شود. او با اطلاع از تعداد اندک سرمایه‌داران  
و محرومیت آنان از پایگاه اجتماعی، قیام سراسری کارگران بر علیه سرمایه‌داران را تبلیغ می‌کند:  
«او سوار «آریا - بنز» است / تو / بر دوچرخه / تکیه‌گاه اوست / غرب / تکیه‌گاه توست / خلق ... / اوست  
یک تن / تو / اهزاران، صدهزاران تن / پا بزن / پا بزن ای قدرت خلق! / پا بزن بر چرخ و بر دنده  
/ انتهای ره، / تویی پیروز / اوست بازنده ...» (همان: ۹۳-۹۲).

او در شعری دیگر به نام «صبح» با اعتماد و اطمینانی که ظاهراً بعد از عملیات چریکی سپاهکل  
در خود احساس می‌کند از عموم مردم ایران می‌خواهد که به قیام بر علیه دیکتاتوری شاه ملحق  
شوند.

عملیات سپاهکل در شکستن ابهت شاه و سازمان‌های امنیتی او نقش غیرقابل انکاری داشت و  
باعث شد رژیم وارد مرحله بی‌بازگشت درگیری‌های مسلحانه با مخالفان خویش شود که نتایج  
آن در تیزتر شدن زبان شعر، قالب خونریزی‌های بیشتر، ضعف نهادهای دولتی در برابر مردم  
خشمگین، تیزتر شدن زبان شعر شاعران سیاسی مخالف، دعوت به سرنگونی شاه، ایستادگی در  
صحنه انقلاب تا پای جان، حتمیت سقوط استبداد، مجازات عناصر وابسته به رژیم و اعدام عوامل  
و بنیان‌کشتار معترضان آشکار گردید:

«دگر صبح است و پایان شب تار است / دگر صبح است و بیداری سزاوار است / دگر خورشید از  
پشت بلندی‌ها نمودار است / دگر صبح است / دگر از سوز و سرمای شب تاریک، تن‌هامان نمی‌لرزد  
/ دگر افسرده طفل پابرنه، از زبان مادر شب‌ها نمی‌ترسد / دگر شمع امید ما چون خورشیدی  
نمایان است / دگر صبح است / کنون / شب‌زنده‌داران صبح گردیده / نخواید، جنگ در پیش است  
/ کنون ای رهروان حق، شب تاریک معدوم است / سفیدی حاکم و در دادگاهش هر سیاهی خرد  
و محکوم است / کنون باید که برخیزیم و خون دشمنان تا پای جان ریزیم / دگر وقت قیام است  
و قیامی بر علیه دشمنان است / سزای حق‌گشان در چوبه‌دار است / او ما باید بر خیزیم / دگر صبح  
است / دگر صبح است و مردم را کنون برخاستن شاید» (همان: ۵۰-۴۹).

گلسرخی در شعری که وصف آن گذشت یازده بار از کلمه صبح استفاده کرده است. صبح زمانی است که شریبان مشمول عدالت خداوندی می‌شوند. زمان آغاز است. صبح، ساعت اعتماد به نفس و اعتماد به دیگران در زمان حیات است. (شوالیه، ۱۳۸۵، ج ۴: ۱۳۸-۱۳۷) شاعر با استفاده از عبارتهای پایان شب تار، بیداری، طلوع خورشید، پایان سوز و سرمای شب تاریک، شمع امید، تاریکی معدوم، حاکمیت سفیدی و محکومیت سیاهی معانی نمادین صبح را با زوال و سقوط استبداد در ایران پیوند داده است.

حسن ختام اشعار گلسرخی در این بخش سروده‌ای به اسم «تلاوت غم» است. او با سرودن این شعر از مردم ایران تقاضا می‌کند که خویش را از بند نان و نیاز و وابستگی به دولت رها کنند و با قافله چریک‌ها در قیام بر علیه شاه همراه شوند:

«شهامت مصلوب / بر دار نان، / نیازمندی‌های عمومی ... / در ناگریزی پی‌گیر این نیاز / شب را به قامت هر بامداد / آویختم / بر این دهانه سیراب‌ناپذیر / این نیاز ... / باید که کور باد این نیاز هرزه‌درایی ... / برخیز همراه ما بخوان / چاوشی / بر افتخار تمامت ترسویان» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۷۸-۱۷۷).  
راهپیمایی، سرکوب و کشتار مردم توسط رژیم و انتشار قیام

گلسرخی به حضور متحد طبقات رنجبر و فرودست کشور در راهپیمایی‌های اعتراضی بر علیه شاه پرداخته است؛ او در شعر «لاله‌های شهر من» از مردمی نام می‌برد که از مناطق فقیرنشین جنوب تهران به سمت توپخانه و جاده شمیران راهپیمایی می‌کنند و شعار نان و رهایی از استبداد را سرمی‌دهند. بر اساس شعر مذکور، تعدادی از راهپیمایان در خیابان‌ها و تعدادی دیگر در زندان اوین توسط مأموران امنیتی به شهادت می‌رسند:

«با قلب خون‌فشان / این لاله‌های شهری / از گودهای جنوب شهر / می‌آیند ... / این لاله‌های شهر / از نان و از رهایی / حرف می‌زنند / این لاله‌های شهری آیا / در توپخانه / در جاده قدیم شمیران / در اوین / پژمرده می‌شوند؟ / نه! / این لاله‌های شهری می‌گویند: / باید مواظب هم باشیم / نام مرا می‌پرس / بگذار از تو من / زیاد ندانم / با قلب خون‌فشان / این لاله‌های شهری / از گودهای / جنوب شهر / می‌آمدند» (همان: ۱۷۴-۱۷۳).

گلسرخی در شعر «آوازهای پیکار» راهپیمایان مسلح را تو صیف کرده است. او در ترسیم این افراد آورده است که آنان بدون ترس از مرگ، فقط به دنبال گرفتن انتقام خون شهدا هستند. شاعر در این فضا با ایجاد مقابله میان دشمن بد و من خوب، به مقابله‌ی نور بر ظلمت پرداخته است:

«روزی است آن روز / که در آغاز / اجتماع دست‌های یکرنگ / یاران همدوش / با رودخانه و / باد، رو به مرگ / می‌شتابند / نور به ظلمت / شوریده / بام به بام / کوچه به کوچه / پهنه به پهنه / ناگهان می‌جهد برق / در چشمان خلق خون‌خواه / در میان دست‌های اهالی این خاک / ناگهان می‌گرد / رعد / بر مرگ صد نامرد / خون تیره‌شان ...» (همان: ۱۹۹-۱۹۸).

گلسرخی در شعر دیگری با عنوان «قبل از اعدام» معتقد است که قتل و کشتار و اعدام مبارزان چریک موجب پیوستن دهقانان، کارگران و حتی سربازان به موج خروشان اعتراضات ضد

حکومتی گردیده است و این ماجرا توازن قدرت را در کشور به هم ریخته و همه چیز به نفع انقلابیان و به ضرر شاه و رژیم پهلوی است:

«خون ما / می شکفتد بر برف / اسفندی / خون ما / می شکفتد بر / لاله، / خون ما / پیرهن کارگران، / خون ما / پیرهن دهقانان / خون ما / پیرهن سربازان / خون ما / پیرهن / خاک / ماست / نم / باران / با خون ما / شهر آزادی را / می سازد / نم / باران / با خون ما / شهر / فراداها را / می سازد / خون ما / پیرهن کارگران / خون ما / پیرهن دهقانان / خون ما / پیرهن / سربازان» (همان: ۱۹۰-۱۸۸).

شعر «میرزا» یکی از شعرهای گلسرخی است که به مسئله شادی کارگزاران حکومتی به سبب مرگ میرزا کوچک خان جنگلی و سرکوب قیام جنگل اشاره دارد. شاعر، در این سروده به ترسیم ماجرای مرگ میرزا کوچک خان و پایکوبی حکومتی<sup>۶</sup>ها در فضای سرد و ساکت پرداخته است:

«جنگل / تنه است / ای صدای سردار / جنگل با همه سبزی اش / پریشان است / آن گاه که «میرزا» / در برف های خونین «ضیابر» / چشم ها بست، / بر شکوه آینده / در شهر تاریک / دژخیم / به بزم نشسته بود» (همان: ۲۳۶-۲۳۷).

### پیروزی قیام با شکست استبداد

پیش از این گفتیم که خسرو گلسرخی در تاریخ ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۲ با حکم دادگاه نظامی به همراه کرامت الله دانشیان، هم<sup>۷</sup> رزم و دوست انقلابی<sup>۸</sup>اش اعدام شدند. بعد از اعدام گلسرخی را در قطعه<sup>۹</sup> ۳ بهشت زهرا دفن کردند. با توجه به زمان اعدام گلسرخی و فاصله پنج ساله<sup>۱۰</sup>ی آن تا پیروزی انقلاب اسلامی، طبیعی است که شاعر اشعاری درباره<sup>۱۱</sup>ی پیروزی انقلاب و برپایی جشن آن، نسروده باشد. اما مطالعه اشعار گلسرخی نشان می دهد که او سقوط نظام پهلوی را در سروده هایی مانند «خاکستر» و «خواب یلدا» پیش بینی کرده است. این اشعار را می توان در زمره اشعار آرمانی او با مضمون آرزوی سقوط دیکتاتوری طبقه بندی و تحلیل کرد. لذا این اشعار در بخش آرمان گرایی در شعر شاعران اعتراض به بحث گذاشته خواهد شد (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۱۸۷ و ۵۴).

### وحدت و همیاری مبارزان و مردم

گلسرخی خواستار همراهی مردم برای ایجاد نظامی دمکراتیک است که برخاسته از میان نظرات و عقاید مردم باشد. شاعر در شعر «سرود پیوستن» مردم را به ابراز محبت و مهر با هم<sup>۱۲</sup>-دیگر، قیام و متحد و یک<sup>۱۳</sup>-پارچه، خروشی با تمام وجود و از بن جان همراه با پذیرفتن شهادت، نزدیکی هرچه بیشتر گروه<sup>۱۴</sup>ها و طبقه<sup>۱۵</sup>های جامعه و درک درد و اندوه محرومان و فرودستان جامعه فرامی<sup>۱۶</sup>خواند. او معتقد است که رژیم پهلوی بیشتر از هر چیزی نگران انسجام و اتحاد ملت ایران بر ضد حکومت و پادشاهی پهلوی است<sup>۱۷</sup>:

«باید که دوست بداریم یاران! / باید که چون خزر بخروشیم / فریادهای ما اگرچه رسا نیست / باید یکی شود / باید تپیدن هر قلب اینک سرود / باید سرخی هر خون اینک پرچم / باید که قلب ما / سرود و پرچم ما باشد / باید در هر سپیده البرز / نزدیک تر شویم / باید یکی شویم / اینان هراس شان

ز یگانگی ماست / باید که رنج را بشناسیم / وقتی دختر رحمان / با یک تب دو ساعته می‌میرد / باید  
که قلب ما / سرود و پرچم ما باشد» (همان: ۱۳۵-۱۳۳).

گلسرخی در شعری دیگر با عنوان «خواب یلدا» از همراهی همه مردم و پیوستن عموم ملت به  
صف مبارزان و انقلابیان حرف می‌زند. او با دل کندن از موقعیت و مقام در برابر دولت مستبد  
ایستاده است و از دیگرانی هم چون نیز خواسته است تا به مبارزان و راهپیمایان بپیوندد، چرا  
که به زعم او خوشبختی جایی است که مردم در آن جا باشند:  
«و همه مردم، / کار و نان خود را در دریا می‌ریزند / او در این هنگام است / که به مادر خواهیم  
گفت: غیر از آن یخچال و مبل و ماشین / چه نشستی دل غافل، مادر / خوشبختی، خوشحالی این  
است / که من و تو / میان قلب پر مهر مردم باشیم» (همان: ۵۳).

### نفوذی‌ها

گلسرخی در منظومه «آوازه‌های پیکار» از معاملات و قراردادهای پنهانی برای دستگیر کردن یا  
ترور مبارزان چریک حرف می‌زند. به بیان دیگر، گلسرخی درباره‌ی وجود نفوذی‌ها در بدنه  
سازمان‌های انقلابی هشدار می‌دهد و خواستار مقاومت در مقابل سیل عظیم دستگیری‌ها و  
اعدام‌ها است. او در دفاع از مبارزات، بر ادامه‌ی درگیری‌های مسلحانه با حکومت تأکید دارد:  
«اینک که برادران مرا / یا معامله می‌کنند / یا به گور / می‌خواهم وصیت بسپارم / با دشمنه و دشنام  
بگویندشان / مرگ را می‌بریم / مثل همیشه پدر / بیدار باش / در طلوع آفتاب فردا / پیراهن سرخ تو  
را من / خواهم افراشت» (همان: ۲۰۲-۲۰۱).

### حفظ حرمت مردم در مبارزه

او در سروده «صبح» از فداییان خلق می‌خواهد که درباره‌ی حراست و پاسداری از جان و  
مال مردم در مقابل حمله‌ی مأموران دولتی هوشیار باشند. گلسرخی با تشبیه ساواکی‌ها به  
گرگ، می‌گوید تا صفاتی که خاص این حیوان است را هم چون درنده‌خویی، وحشی‌گری و  
سیری‌ناپذیر در خون ریختن به مأموران امنیتی نسبت بدهد. از منظر نماد شناسی، گرگ  
حیوانی وحشی و درنده است که در هنگام حمله میان شکارهایش تفاوتی قائل نمی‌شود.  
(شوالیه، ۱۳۸۵، ج ۴: ۷۱۵-۷۱۴) شاعر برای کامل کردن تصویر ذهنی که دارد، به ایجاد پیوند  
معنایی میان چوپان و مبارز انقلابی اقدام می‌کند تا چریک‌ها را نگهبان خلق و رژیم پهلوی  
را جانی و متجاوزگر نشان دهد.

«اگر گرگی نظر دارد که میشی را بیازارد، / قوی چوپان بیاید نیش او بندد / اگر غفلت کند او خود  
گنه‌کار است» (گلسرخی، ۱۳۹۱: ۵۰).

مضمون اصلی سروده‌های خسرو گلسرخی مبارزه و قیام برعلیه رژیم است، اما ناظم حکمت به  
واسطه‌ی سال‌های متممادی تبعید و دوری از وطن و زندانی بودن، سروده‌هایش درونی‌تر شده  
است و نمونه‌ای مبنی بر دعوت مستقیم به مبارزه در شعرهای او نیافتیم.

## پایداری زنان و کودکان

شاعران و نویسندگان معاصر و مدرن دنیا گاهی با استفاده از موتیف «کودک»، به انعکاس دادن خشونت‌ها و ناهنجاری‌های موجود در اجتماع اقدام می‌کنند. از آنجا که کودکان، نمادی از پاکی، معصومیت، صداقت و فطرت پاک انسان هستند، وجود این عنصر در شعر یا نثر، همانند یک آینه به انعکاس خشونت‌ها و درشت‌خویی‌های سیاسی و اجتماعی منجر می‌شود. اشاره به کودکان در نوشته‌های ادبی، نشانه‌هایی هستند برای هشدار به آدمیانی که از گوهر پاک و اصل انسانی و الهی خود جدا افتاده‌اند.

بر همین اساس گل‌سرخ در شعر «مرثیه‌ای برای گل‌گونه‌های کوچک» بر تربیت و آموزش کودکان انقلابی به منزله‌ی راهبردی اثرگذار بر ماندگاری و جاودانگی جریان‌های استقامت و پایداری در مبارزه با ظلم و استبداد توجه خاصی داشته است. او اسم "بابک" را برای کودکان در نظر داشته است تا از سویی بر شکوه و عظمت نژاد ایرانی اثرگذار باشد و از دیگر سو در مقابل سیاست‌های مخالف ایرانی که رژیم پهلوی برای سرکوب مخالفان داشت، موضع خود را بیان کرده باشد:

«دل بسته‌ایم / به گونه‌های توای امید فرداها / تو بابکی / با گونه‌های آتشی سرخ» (همان: ۱۲۰).  
ناظم در شعری می‌گوید: «دنیا را به بچه‌ها بدهیم دست کم برای یک روز / مانند بادکنک رنگارنگی به دستشان بدهیم که بازی کنند / آواز خوانان در میان ستارگان بازی کنند / دنیا را به بچه‌ها بدهیم / مانند یک سیب درشت و مانند یک قرص نان گرم / دست کم یک روز شکم‌شان سیر شود / دنیا را به بچه‌ها بدهیم / برای یک روز هم که شده با دوستی آشنا شود / بچه‌ها دنیا را از دست ما خواهند گرفت / و درختان جاودان بر آن خواهند کاشت» (حکمت ۱۳۹۰: ۱۹۲).

درخواست شاعر برای دادن اداره‌ی دنیا به کودکان، در واقع دعوتی است از افراد بشر برای برگشتن به فطرت و ذات پاک و معصومشان، هم‌چنین دعوتی است برای برگشتن به ازلیت، تا افراد بشر بدانند که برای جنگ و خونریزی آفریده نشده‌اند.

حکمت با ترسیم دقیق شرایط رقت‌انگیز و ناراحت کننده‌ی خانواده‌های زندانیان و درد و آلامی که همسران و فرزندان آن‌ها تحمل می‌کنند، به گونه‌ای غیرمستقیم، بر جنبه‌های پنهانی و غیرانسانی این‌گونه خشونت‌ها اشاره کرده و سعی در آشکار ساختن آن‌ها دارد. در کنار این موارد، او با اشاره به نام این زندانیان، تلاش دارد تا شعرش را باورپذیرتر کند:

«خلیل پنجره را گشود در ست در آن روبه‌رو / زینب همسر شگری بخار ایستاده بود / به دستی دست دختر خرد سالش را گرفته / و بادیه کوچک ما ست به دیگر دست / پاهایش برهنه بود / و چهره‌اش باوقار و خجسته / چهار سال پیش که همسرش را گرفتند / در پی او به شهر آمد / شگری در زندان بود / و زینب بیل به دست در باغ‌ها / و چهار سال است که هر روز / سر ساعت معین پشت در آهنین می‌آید / بی‌اعتنا به / باران، گل / باد، گرما / برف و بوران / و بازده سال دیگر باز هر روز خواهد آمد» (همان: ۴۶۱-۴۶۲).

زنان در شعرهای ناظم حکمت، همیشه همراه و همگام با آزادی خواهان، مبارزان سیاسی و همسرانشان بوده و سهم برجسته‌ای در پیش بردن آرمان و اهداف مبارزان داشته‌اند. عشق و

محبت زنان همیشه رنگ و بویی حماسه‌گون داشته است: «خلیل که به همسرش عایشه نامه می‌نوشت/ نامه را نیمه نوشته رها کرده بود/ و نامه همسرش را که آن روز صبح آمده بود می‌خواند/ شاید برای پنجمین بار. - در آینه نگریستم / همسر یک زندانی همواره به آینه می‌نگرد/ آن‌هم دم‌به‌دم/ او پیش از دیگر زنان، این نیاز را درمی‌یابد/ و از پیری در هراس است/ می‌خواهد آن‌که دوستش می‌دارد/ به هنگام آزادی بپسندش/ اما اگر سی سال باشد/ آنگاه چه؟ ... / خلیل نام عایشه را بست/ در جیب نهاد/ و به نامه ناتمامش پرداخت» (همان: ۵۲۴-۵۲۶).

ناظم در شعرهایی که خطاب به همسرش سروده است، از خصوصیات همسر زندانی، آمدن بهار و تداعی حسرت آزادی، مشکلات زندان و زندانی، چهره‌ی رنجور و دردمند و فقیرانه‌ی سرزمینش سخن می‌گوید.

«یگانه‌ترینم/ در نامه‌ات نوشته‌ای/ که سرم درد می‌کند/ قلبم تیر می‌کشد/ می‌گویی/ اگر تو را به دار بیاویزند/ اگر تو را از دست بدهم/ می‌میرم/ تو نمی‌میری دل‌بندم/ ... و فراموش نکن که زن یک زندانی/ همیشه به چیزهای خوب باید فکر کند» (حکمت، ۱۳۸۲، الف: ۲۵).

وقتی که دشمن طناب دار را بر گردن او می‌اندازد، در حسرت دیدن ترس ناظم خواهد ماند؛ همسر او نیز باید هم‌چون ناظم نترس و شجاع باشد.

«امروز محبوب ناظم حکمت باید که زیبا باشد چونان پرچم انقلاب» (حکمت، ۱۳۸۷: ۴۴). یکی از توانمندی‌های ناظم جای دادن دنیایی بزرگ در قالبی کوچک است. او وقتی می‌خواهد از شرایط و وضعیت مملکت حرف بزند، کشورش را در وجود همسرش خلاصه می‌کند.

«لعنت بر شانس، زمستان سختی فرا رسیده است/ تو و استانبول عزیزم/ چگونه‌اید شما؟ زغال دارید؟/ هیزم می‌توانید بخرید؟» (همان: ۳۸).

زندانی مشغول هر کاری که باشد، تصویر همسرش همواره در مقابل اوست در حال کتاب خواندن، گوش دادن به ترانه، غذا خوردن و ... در همه حال و همه‌جا، همسر شاعر با اوست و شاعر جدایی از همسرش را به جدایی از وطن تشبیه کرده است.

«جدایی شبیه به جدایی از وطنمان» (همان: ۳۱۰).

شاعر نام همسرش را بارها و بارها فریاد می‌زند، همسری که همراه وی به دلیل عشق و انسانیت مشغول مبارزه است و هر دو همانند دن کیشوت مبارزان سخت‌کوش این مسیر هستند.

«ما یک نیمه سیب‌ایم/ دنیای بزرگ نیم دیگر/ ما یک نیمه‌ی سیب‌ایم/ خلقمان نیم دیگر/ ما یک نیمه‌ی سیب/ نیم دیگر من» (همان: ۴۹).

خسرو گلسرخی و ناظم حکمت هر دو به کودک و نقش آن‌ها در مبارزات اشاره کرده‌اند، اما فقط در شعرهای ناظم حکمت اشعاری مبنی بر پایداری زنان یافتیم.

ناظم حکمت نیز از سردمداران شعر نو در ترکیه است. او از شاعران ارزشمند معاصر محسوب می‌شود که ادب پایداری و ایستادگی در برابر ظلم از مفاهیم ممتاز سروده‌های اوست. حکمت توانسته، اندیشه‌ها و تفکرات خود را با زبانی ساده و قابل درک بیان کند. او تلاش کرده تا مفاهیم و درون‌مایه‌های گوناگون موجود در شعرش که از جمله آن‌ها مفاهیم و مضامین پایداری است، با لحن و شیوه‌ای جذاب به مخاطب منتقل کند. او شاعری آگاه و

متعهد است و جنگ و زندان و غربت و دوری از وطن را از نزدیک لمس کرده است. تجربه‌ی دوری او از وطن و سال‌ها غربت و دوری و تعهد اجتماعی او در واکنش به مسائل روز جامعه‌ی ترکیه و برخی از مسائل جامعه‌ی جهانی، سبب شد تا هنرش را در خدمت ادبیات پایداری بگذارد. شاخص‌های پایداری و مقاومت در شعرهای او ستایش وطن، آزادی، امید به آینده‌ای روشن، دعوت به مبارزه و ایستادگی در مقابل ظلم و جور حتی به وسیله‌ی زنان و کودکان دیده می‌شود.

گلسرخی و حکمت به عنوان شاعران اثرگذار سرزمین خود، می‌گویند تا جامعه‌ی خود را نجات دهند و برای وطنشان مبارزه می‌کنند.

مهم‌ترین جلوه‌های مشترک ادبیات پایداری در سروده‌های این دو شاعر به قرار زیر است: هر دو شاعر شعر و سیاست را با هم درآمیخته‌اند. ذهن آن‌ها به حدی با اجتماع، سرزمین و رنج‌های انسانی گره خورده است که هنگام سرودن شعر اقدام، سیاست نه به صورت شعار رو شنگرانه، بلکه در قالب مفهومی که در عرصه‌های گوناگون زندگی انسان‌ها اثرگذار است، در شعرهایش دیده می‌شود.

هر دو شاعر در قالب رسالت و تعهدی که برای خود قائل هستند، همواره در برابر ظلم و جور و استبداد ایستادگی می‌کنند و در بیداری ملت‌ها و تشویق آن‌ها به حق‌خواهی می‌کوشند و شعر آن‌ها نجوای آزادی و دفاع از مظلوم است.

شعرهای هر دو شاعر، دفاع از وطن و وطن‌پرستی را در وجود مخاطبان بیدار می‌کند و هم‌چون آینه‌ای بیانگر درد و رنج و آلام مردم رنج کشیده است.

هر دو شاعر از جمله شاعران برجسته و بیدارگر در زمینه‌ی مفاهیم پایداری و مبارزه و مقاومت هستند و بن‌مایه‌ها و مفاهیمی هم‌چون بیان ظلم و جور، ستایش آزادی و آزادی، پایداری و استقامت در مقابل ظلم و جور، امید به پیروزی، بزرگداشت شهدا و مبارزان، ستایش وطن، دعوت به مبارزه و قیام در مقابل ظالمان و جباران، استعمار ستیزی، ترسیم چهره‌ی دردکشیدگان و مفاهیمی از این دست دیده می‌شود.

هر دو شاعر به سبب خفقان سیاسی و شرایط حاکم بر جامعه‌شان، گاهی با استفاده از زبان و بیان نمادین، خواستار آگاهی بخشی به مردم بوده‌اند.

هر دو شاعر، مبارزان، شهدا و کشته شدگان راه آزادی را ستوده‌اند و اذعان دارند که باید به راه آنان تداوم بخشید. این دو شاعر معتقدند که کودکان ادامه دهنده‌گان راه مبارزان و شهدا هستند و باید آنان را به این سمت و سو هدایت کرد و به تربیت آنان پرداخت.

هر دو شاعر حس عمیقی به وطن و سرزمین مادری خود دارند و آن را ستایش می‌کنند.

هر دو شاعر به مبارزه با فقر و فلاکت و بیچارگی مردم پرداخته و به عملکرد دولت و سردمداران حکومت انتقادهای تند و کوبنده دارند و همین امر موجبات دستگیری، زندان و اعدام آنان را فراهم می‌آورد.

روح امید و رسیدن به پیروزی در سروده‌های هر دو شاعر وجود دارد. آن دو معتقدند روزی فراخواهد رسید که ظلم و ستم از میان می‌رود و حق پیروز می‌شود.



علی‌رغم اشتراکاتی که در شعرهای خسرو گلسرخی و ناظم حکمت دیده شد، تفاوت‌هایی نیز در سروده‌های آنان وجود دارد.

مفهوم ستایش رهبران در سروده‌های گلسرخی نمود برجسته‌ای دارد، اما در شعرهای ناظم حکمت این مفهوم دیده نمی‌شود.

انتقاد و اعتراض گلسرخی بیشتر متوجه رژیم پهلوی و ظلم و جور آنان است و فقط در موارد انگشت شماری نسبت به شرایط سرزمین‌های دیگر اعتراض کرده است. در مقابل، ناظم حکمت نسبت به گلسرخی توجه بیشتری به دیگر سرزمین‌ها و ظلم و جور حاکم بر آن‌ها داشته است.

هر دو شاعر به مقاومت و پایداری کودکان و زنان پرداخته‌اند. اما استقامت کودکان در سروده‌های گلسرخی و امیدواری به آنان برجسته‌تر است. پایداری و امیدواری به ایستادگی آنان در شعرهای حکمت نیز دیده می‌شود، اما مقابله زنان با جباران و امید به همراهی آنان با مبارزان بیشتر است. در واقع حکمت بیشتر به توصیف زنانی پرداخته است که همگام با همسرانشان به مقاومت و پایداری پرداخته‌اند.

افکار آزادی‌خواهانه و امیدوارانه در سروده‌های ناظم حکمت نسبت به خسرو گلسرخی بیشتر است و تصویری که از آزادی دارد، برجسته‌تر به نظر می‌آید.

شعرهای ضداستعماری در سروده‌های ناظم حکمت نسبت به شعرهای خسرو گلسرخی بیشتر دیده می‌شود. حکمت در شعرهایش از امپریالیسم و سوسیالیسم سخن می‌گوید، اما گلسرخی خود را از جریانات چپ‌گرای سنتی دور می‌کند.

### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر به دنبال آن بود که عنصر پایداری و مقاومت در شعر خسرو گلسرخی و ناظم حکمت را بیان و مفاهیم مشترک و متفاوت پایداری در آثار این دو شاعر را بررسی کند همچنین نقشی که اشعار این دو شاعر در پایداری مردم سرزمینشان داشتند را بازگو نماید.

نتایج به دست آمده از پژوهش حاضر نشان می‌دهد که گلسرخی و حکمت مفاهیم پایداری مانند: ترسیم چهره‌ی رنج‌کشیدگان و مظلومان، ستایش مقاومت، عشق به وطن، بیان بی‌تفاوتی حاکمان و بی‌هویتی جامعه، دعوت به مبارزه، اشاره به مسائل و مشکلات اجتماعی نشأت گرفته از آوارگی و دربه‌داری مردم، محکومیت زرپرستی، اشرافی‌گری و دنیازدگی، شماتت‌گرایی به احزاب و اختلاف و پراکندگی میان آن‌ها، استفاده از نماد، امید به آینده و پیروزی نهایی حق و... را در آثار خود به کار برده‌اند. کاربرد این مفاهیم در آثار گلسرخی و ناظم نشان می‌دهد که این دو از جمله شاعران برجسته و بیدارگر در زمینه پایداری، مبارزه و مقاومت هستند.

گلسرخی و ناظم به سبب خفقان سیاسی و شرایط حاکم بر جامعه‌شان، با زبان نمادین مردم را به مبارزه دعوت کرده‌اند. ناظم با زبانی نمادین، خشونت سیاسی، فهم و آگاهی را در مقابل هم قرار می‌دهد و خشونت‌های سیاسی و برخورد دوگانه دولت‌های استعمارگر با مفاهیم انسانی را نقد می‌کند. گلسرخی نیز با سبکی نمادین از مردم خواستار این است که خود را هم‌چون باغی سرسبز و سر به هم فرو رفته بدانند تا بدین طریق باور به اتحاد را در خود تقویت کنند. هر

دو شاعر به حمله آمریکا به ویتنام واکنش نشان داده‌اند. آنها عشق به آرمان‌های ملی و میهنی را در شعر خود منعکس کرده‌اند، مبارزان، شهدا و کشته شدگان راه آزادی را ستوده و برای آنها مقام والایی قائل شده‌اند، تا آنجایی که گلسرخی از مبارزان هم‌رزم خود با عنوان پیغام‌رسانان طبقه کارگر یاد می‌کند و از آن‌ها می‌خواهد با برداشتن اسلحه، برای گرفتن انتقام خون شهدا از عاملان آن بکوشند. گلسرخی و ناظم به کودکان و نقش آن‌ها در مبارزات اشاره کرده‌اند. گلسرخی اسم بابک را برای کودکان انتخاب می‌کند تا از یک طرف شکوه نسل و نژاد ایرانی را مورد تأکید قرار دهد و از دیگر سو مخالفت خود را در مقابل سیاست‌های ضد ایرانی پهلوی نشان دهد. ناظم نیز برای تأکید بر دنیای پاک و انسانی معتقد است دنیا را باید به کودکان سپرد.

گلسرخی بر مبنای عقاید کمونیستی که داشت، نسبت به حمله آمریکا به ویتنام برای پیشگیری از نفوذ کمونیسم به این کشور، واکنش نشان داد. ناظم نیز در سروده‌های متعددی از نقش امپریالیسم آمریکا در ایجاد اختناق و ترس و وحشت و شکنجه‌ی مخالفان و انقلابی‌ها در حکومت‌های تحت فرمان خود پرده برداشت.

علی‌رغم اشتراکاتی که گلسرخی و ناظم دارند، به دلیل دیدگاه سیاسی متفاوت این دو شاعر، تفاوت‌هایی نیز در سروده‌های آنان وجود دارد. گلسرخی با نگاه کمونیستی که دارد صرفاً به بیان ظلم و ستم حکومت پهلوی پرداخته‌است و با سرودن از محرومیت کودکان کار؛ حکومت پهلوی را نقد می‌کند؛ به تبلیغ نهضت سراسری ضعیفان و کارگران بر ضد سرمایه‌داران پرداخته‌است. ایران از دیدگاه او سرزمینی محروم و درمانده است که به سبب شدت گرفتن قدرت سازمان‌ها و افراد امنیتی، به آزادی و رهایی امیدوار نیست، از این رو نجات جامعه را در نبردهای مسلحانه می‌داند و خواهان همیاری مردم در برپایی نظامی دموکراتیک است که از دل‌آرای مردم برمی‌خیزد. اما ناظم با تکیه بر اندیشه‌های ضدفاشیستی و ضدامپریالیستی همگان را به دوری از جنگ فرامی‌خواند و از تبعات مخرب جنگ سخن می‌گوید و با گونه‌ای منطق گفت‌وگویی به وسیله‌ی شخصیت‌های موجود در شعرهایش، به زدودن قداست و ارزش جنگ می‌پردازد. او چاره‌ی همه‌ی مشکلات و رنج‌های موجود در جامعه را آموزه‌های مارکسیستی می‌داند. ناظم حکمت طعم تلخ تبعید و دوری از وطن و سال‌های طولانی زندانی بودن را چشیده است، از این رو نگاه گسترده‌تری دارد و پایداری در نگاه او، متوجه همه آزادی‌خواهان جهان است. پایداری از نظر ناظم با عشق، صلح و آزادی همراه است. برای ناظم، عشق همواره در کنار وطن و آزادی معنا پیدا می‌کند عشق آنان همواره رنگ و بویی از حماسه دارد و شخصیت زن در اشعار حکمت سهم عمده‌ای در پیشبرد اهداف و آرمان مبارزان و پایداری آنها دارد.

## منابع و مأخذ

الف: کتاب‌ها

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۴). ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولیلایی. تهران: نشر نی. (۲۰۰). اعترافات شکنجه‌شدگان (زندان‌ها و ابزار ندامت‌های علنی در ایران نوین). ترجمه رضا شریف‌ها. سوئد: نشر باران.
- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۷۹). فرهنگ معاصر عربی-فارسی. تهران: نشر نی.
- آژند، یعقوب. (۱۳۶۴). ادبیات نوین ایران. تهران: امیرکبیر.
- آشوری، داریوش. (۱۳۸۵). فرهنگ سیاسی. تهران: مروارید.
- استمپل، جان. دی. (۱۳۷۸). درون یک انقلاب. ترجمه منوچهر شجاعی. تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). زیر آسمان نور. تهران: پژوهشکده‌ی مردم‌شناسی و مطبوعات.
- امام خمینی، روح‌الله. (۱۳۶۱). صحیفه نور. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- انیس، ابراهیم و همکاران. (۱۳۸۲). فرهنگ المعجم الوسیط (عربی-فارسی). ترجمه محمد بندر ریگی. تهران: اسلامی.
- باروتیان، حسن. (۱۳۸۷). شخصیت‌پردازی در داستان‌های کوتاه دفاع مقدس. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۲). رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. تهران: نشر علمی فرهنگی.
- ترابی، ضیاء‌الدین. (۱۳۸۹). آشنایی با ادبیات مقاومت جهان. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
- حسینی، صالح. (۱۳۷۵). واژگان اصطلاحات ادبی. تهران: نیلوفر.
- حکمت، ناظم. (۱۳۷۸). چهار زندان، ترجمه جلال خسروشاهی و رضا سیدحسینی، تهران: نگاه.
- (۱۳۸۷). ----- تو را دوست دارم چون نان و نمک، ترجمه احمد پوری، تهران: چشمه.
- خدادادی، فضل‌الله. (۱۳۹۷). ادبیات پایداری در ادبیات فارسی. تهران: انتشارات دانشگاه افسری امام علی (ع).

- خضر، عباس. (۱۹۶۸). ادب مقاومت. قاهره: دارالکتاب العربی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۸). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- معین، محمد. (۱۳۸۳). لغت نامه. تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۷). ارسطو و فن شعر. تهران: امیرکبیر.
- سجودی، فرزانه. (۱۳۸۵). ساختار شعر پایداری، بیناب، شماره دهم.
- سنگری، محمدرضا. (۱۳۸۹). ادبیات دفاع مقدس. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.
- شریعتی، علی. (۱۳۸۸). حسین وارث آدم. تهران: نشر نی.
- شکری، غالی. (۱۳۶۶). ادب مقاومت. ترجمه محمدحسین روحانی. تهران: نشر نو.
- شکوهی، حسین. (۱۳۸۷). اندیشه‌های نو در فلسفه‌ی جغرافیا. تهران: مؤسسه جغرافیا و کارتوگرافی گیتاشناسی.
- عمیدزنجانی، عباسعلی. (۱۳۶۷). انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن. تهران: نشر کتاب سیاسی.
- فوران، جان. (۱۳۹۲). مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی. تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- شمس لنگرودی، محمد. (۱۳۹۲). تاریخ تحلیلی شعر نو. تهران: مرکز.
- شوالیه، ژان و گریبان، آلن. (۱۳۸۵). فرهنگ نمادها: اساطیر، رؤیاها، رسوم، ایما و اشار، اشکال و قوالب، چهره‌ها، رنگ‌ها، اعداد. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون.
- العاملی، محمدبن الحسن حر عاملی. (۱۴۰۹). وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل بیت (ع).
- الغوری، اصیل. (۱۹۵۹). دراسة سیاسیة علمیة مرکزة عن اسباب لنکبة فلسطين. بیروت: دارالنشر عربی.
- فاروق، خورشید. (۲۰۰۲). أديب الأسطورة عند العرب. صنعاء: عالم المعرفة.
- القحطانی، مسفر بن علی. (۲۰۰۶). المقاومة بین الاخیار اسلح و مشروع اصلاح. بیروت: مؤسسه الأصداء.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون. (۱۳۷۴). چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد. تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۷۵) \_\_\_\_\_ استبداد، دموکراسی و نهضت ملی. تهران: نشر مرکز.
- کاکایی، عبدالجبار. (۱۳۸۰). بررسی تطبیقی ادبیات پایداری جهان. تهران: پالیزان.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). رؤیا، حماسه، اسطوره. تهران: نشر مرکز.
- گلسرخی، خسرو. (۱۳۳۶). سیاست هنر سیاست شعر. تهران: حامد.
- (۱۳۷۵) \_\_\_\_\_ دستی میان د شنه و دل (مجموعه نوشته‌های پراکنده دفتر اول). به کوشش کاوه گوهرین. تهران: مؤسسه فرهنگ کاوش.
- (۱۳۷۶) \_\_\_\_\_ (من در کجای جهان ایستاده‌ام). به کوشش کاوه گوهرین. تهران: مؤسسه فرهنگ کاوش.
- (۱۳۹۱) \_\_\_\_\_ مجموعه اشعار. به کوشش کاوه گوهرین. تهران: نگاه.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۱ ب). حماسه گلسرخی. به کوشش کاوه گوهرین. بی جا: بی نا.  
محمدی روزبهانی، محبوبه. (۱۳۸۹). قسم به نخل، قسم به زیتون. تهران: بنیاد حفظ آثار و  
ارزش‌های دفاع مقدس.  
مسعود، جبران. (۱۳۷۹). فرهنگ رائدالطالب. ترجمه عبدالستار قمری. تهران: داره‌الکتاب.  
منصوریان سرخگویه، حسین. (۱۳۸۰). جلوه‌های اندیشه و خیال. تهران: انتشارات علمی دانشگاه  
آزاد اسلامی.  
النقاش، رجاء. (۲۰۰۴). محمود درویش شاعر الأرض المحتلة. بیروت: المؤسسة العربية للدراسات  
و النشر.  
یاری، سیدمحمدعلی. (۱۳۸۰). آزادی در قرآن. تهران: نشر و تحقیقات مرکز.  
یوسف، سعید. (۱۳۶۵). نوعی از نقد بر نوعی از شعر. آلمان غربی: نشر نوید.

#### ب: مقالات

آیینه‌وند، صادق. (۱۳۷۰). ادبیات مقاومت. کیهان فرهنگی. سال دوم. شماره ۷۹. صص ۳۴.  
امیری خراسانی، احمد و هدایتی، فاطمه. (۱۳۹۳). «ادبیات پایداری؛ تعاریف و حدود». مجله  
ادبیات پایداری. شماره ۱۰. صص ۲۳-۴۲.  
غنی پور ملک‌شاه، احمد و خلیلی، احمد. (۱۳۹۱). تحلیل مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار  
معاصر صفارزاده. مجله ادبیات پایداری. سال چهارم. شماره ۷. صص ۱۷۶-۱۳۹.  
حاجی‌زاده، مهین و چالاک، نسرین. (۱۳۹۰). محاکمه وجدان‌های خفته بشری در اشعار نزار  
قبانی». نشریه ادبیات پایداری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال  
سوم. شماره ۵. صص ۱۶۲-۱۳۳.  
رحمان دوست، مجتبی. (۱۳۷۹). «رمان مقاومت، مضامین و بایدها». مجله دانشکده ادبیات و  
علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره ۱۵۶. صص ۴۸۵-۴۶۵.  
رحیمی، فائزه و حجازی، بهجت‌السادات. (۱۳۸۹). «جلوه‌های پایداری در شعر ایلینا ابوما ضی». فصل‌نامه  
لسان المبین (پژوهش ادب عربی). سال دوم. شماره ۲. صص ۵۸-۴۲.  
رضایی، رمضان. (۱۳۹۲). بازتاب استعمار ستیزی در اشعار ملک‌الشعرا بهار و احمد صافی  
نجفی. مجله ادبیات پارسی. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. سال سوم. شماره دوم.  
صص ۱۹-۱.  
رضایی، عباسعلی. (۱۳۶۹). آفرینش هنری همان پایداری است. تهران: نشریه آدینه. شماره ۵۲.  
صص ۲۶-۲۵.  
سعدون‌زاده، جواد. (۱۳۸۸). مظاهر ادب المقاومة فی الشعر احمد مطر. مجله ادبیات پایداری.  
دانشگاه باهنر کرمان. سال اول. شماره ۱. صص ۶۹-۵۱.  
السلیمانی، یاسین. (۲۰۰۷). تقنیة الشعاع الشعری. مجله غیمان. نسخه الکترونیکی  
[www.ghaiman.net](http://www.ghaiman.net).

شریف‌ن‌سب، مریم. (۱۳۹۳). «بازتاب مفهوم وطن در شعر دفاع مقدس (با تأکید بر چهل دفتر شعر) نشریه ادبیات پایداری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. دانشگاه باهنر کرمان. سال ۶. شماره ۱۱. صص ۲۱۱-۱۰۸.

صرفی، محمدرضا. (۱۳۹۳). «گستره ادبیات پایداری». مجله ادبیات پایداری. شماره ۱۰. صص ۲۰۷-۲۳۷.

محمدی، علی و زارعی، جمیله. (۱۳۹۰). بررسی و تحلیل آرایه نماد در سروده‌های قیصر امین‌پور. پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی. دوره ۲۸. شماره ۲۲. صص ۱۷۴-۱۴۷.  
میرجلیلی، علی‌محمد. (۱۳۹۱). وطن‌دوستی از دیدگاه قرآن و روایات». فصل‌نامه کتاب قیّم. سال دوم. شماره ۵. صص ۳۴-۷.

نعمتی، فاروق و امیری، جهانگیر و سلیمی، علی. (۱۳۹۲). جلوه‌های پایداری در اشعار عبدالوهاب بیاتی». مجله ادبیات پایداری. دانشگاه باهنر کرمان. دوره چهارم. شماره ۸. صص ۲۵۶-۲۳۷.

ج: پایان‌نامه‌ها

تنگ سیاب مسکن، حدیث. (۱۳۹۲). مضامین پایداری در شعر یحیی سماوی. پایان‌نامه ارشد زبان و ادبیات عربی. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی.

زارع، غلامعلی. (۱۳۸۵). سیر تحول درون‌مایه‌های اجتماعی در شعر معاصر ایران. رساله دکتری زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه تربیت مدرس تهران.

طاهری، قدرت‌الله. (۱۳۸۳). طبقه‌بندی، نقد و تحلیل جریان‌های شعری معاصر از انقلاب ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۰. رساله دکتری. زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه تربیت مدرس تهران.